

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰

از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہر درلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لا رصیح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفت دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفدرای محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفروشی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گفروشی

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را به دسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروشی ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

سباوون

شماره ۷ و ۸ ماه میزان و قمر سال ۱۳۶۸ مطابق
اکتوبر و نوامبر ۱۹۸۹، شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

سفر

پند و اندرز

... میگم از غزنی استم ولسی
 نه دلم چون ندیده ام
 دلپ کار درک مصاحبه
 بسیار جالب و دلچسپ خوانده
 حرف های زیادی برای خواندن
 دارد که برای هر خواننده بسیار
 ارزشمندی های دارد
 دلپ کار درین مصاحبه
 در برابر وضع امریز سیمای هند
 حرف های دارد . جانی گفته
 - چیزهایی به عنوان شعر -
 در اهنگهای فلنی ماسرده شده
 که من یعنی آنها را نمیدانم
 مثلاً اهنگ (جیمی جیمی) است
 با موضوع فلم ارتباط دارد و نه
 بالفظ و معنی قابل برداخت
 این مصاحبه را در صفحه ۵۰
 مطالعه نمایید .

دلیپ کنار سردی از غزنی

میگویند انسان وقتی در برابر
دشواری قرار میگیرد که راجع به
خود صحبت میکند . من شنیده ام
ما وابسته کی خیلی دیرینه
با مرکز سلاطین غزنه بی داریم .

عشقه
 نهد درم گوئی، که درخنده
 رگ من تود، فریخ آید
 بکست من دروغ؟
 بیت رخ دروغ؟
 آید رخ دروغ؟
 بیامیز با تاریم
 پر ما شوی، بزم
 عشق تو ای دریا، دریا
 عشق آفتاب من
 دروغ تو هم و آفتاب
 عشق تو هم، عشق تو هم
 عشق تو هم، عشق تو هم
 دروغ تو هم، عشق تو هم
 عشق تو هم، عشق تو هم
 دروغ تو هم، عشق تو هم
 عشق تو هم، عشق تو هم
 دروغ تو هم، عشق تو هم

سید رسول رسا:
 دیبیتو
 دادبیاتو
 جلاتو
 خیره


- در شماره آینده میخوانید
- اسرار شقایق های پرند که اخیراً به زمین فرود آمده بودند .
- ۱۵ دلپک در پهلوانان
- زنده گی جان کنده ی چگونه بود ؟

در صورت امکان اگر قسمه های (هزار ریک شب) در مجله بسیار
 به شکل سهال مجله بی چاپ شود، خوب میشود
 درین اواخر کسهای هنرمندان هندی به شکل پیرام آن در
 مجله چاپ میشود، با اینکه میدانم مرتباً هلاکت به ستارگان فلم هندی
 درین جوانان به شکل و حیثیات آن شهر پخته است، اما کسی
 خواهم این مرتبه مسوولین این مجله هر سوابق کند
 نموده، نویسنده از لایه، رابطه بلخ

حضرت محمد نیکمرغه میلا

چگونگی جلوگیری از ابتلا

در حیگاه عاشقان و عارفان



مدیرمسئول: داکتر ظاهر طیبه
 تلفون: ۶۱۱۰۲
 محارون: محمد اصف معروف
 تلفون: ۶۲۷۰۲
 مسوول چپور: ۶۱۸۷۸

نشره اتحادیه روزنامیستان
 جمهوری افغانستان
 هیات تحریر:
 باریق شفیعی
 داکتر محمد جواد حبیب
 عبدالله شادان
 رهنورد زریاب

حساب بانک (۰۰۲۴۳) - بر ۸
 در افغانستان بانک .
 Price: Abroad-50 US dollars
 yearly-25 US dollars - 6 mounts

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد. مضا
 میهنی که به اداره مواصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر وایسویه
 نویسنده مسترد نمیکرد . نظریات ارایه شده در رسائل صرف
 نظر نویسنده میباشد .

با مردم خانواده‌ها



و آتشی های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاورن و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، بار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کاغذی که مخصوص چاپ روزنامه است استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وعده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاورن در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاورن یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایرتیگروگرافی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاورن دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاورن چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنرودانش مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژورنالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده گان ما عاوی نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاورن را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته کاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، مثلاً سفاهت بعضی تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده بی گله های نشر دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاورن برای خواننده گان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاورن به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاورن در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاورن در دوسال



سیاورن دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاورن دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاورن به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی برای مجله بی که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هرچند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر خفا طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از کار سیاورن ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از موارد این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلاً با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و بی برخی هاسمی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانیدند و برچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاورن در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد اکبر نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
مهالک ميلاد يادگار هرکال به د پير
د زينت او برتښن صورت لمانځل
کوي، خو له دې به پورته د انوسون
وېر بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء په تقريرونو
لمانځل کوي، بې له دې چه
د رسول (ص) د تعليماتو په
وړوکي رڼا اوږد زموږ
د زړونو توټم ته ورسوي او يا
زموږ د نفسانيت په زنجيرونو کس
راښکيل شوي، خو ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول
چه په هغې کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بي مفهومه
او بي معنی اشعارو سله وي دي
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه
او هېڅ نېسي نېباني نه ليدل
کوي، هغه خبرې او تقريرونه
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږه
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي
هغه ټولې بي معنی او بي اثره
تعليمي ويناوي او خبرې دي.
د ميلاد نېسي (ص) د جشن ل
لمانځل خو ترهغه وخته پوري
نا په لاس ته نشي راتللي ترخو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکر و او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم غه فايده لاس ته
نشي راتللي، ترخو چه دغه خبرې
تش تليغ او په منلو وساتلو پوري
تړلي وي او زموږ د تکلا ر-
رهنا ونه گرزول شي.
حضرت رسالت (ص) په پير و
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کوي. باک قرآن رسول
کريم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کوي او د رسول کريم (ص)
قول يې، تاسه ايمده کړيدي.
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. د رسول (ص) سنت دې د
پېغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په
قول او فعل وينا او کولو کې هېڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) پيروي
کوي، معنی په اصول او کولو کې هېڅ
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.
چيري چه توپير او بېلوالی پيدا
شي، هلته ايمان په نفاق اسلام
په گور، حق په باطل او علم په
جهل تېد پيايږي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه
کوي، عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وينوکې
داسې گور شي او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموږ په زړونوکې د
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو
موږ بايد د خپل نفس په مقابل
کې خپل د رڼې غوره کړو او وگورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه؟ که چيري موږ کې پرته
رښتيا سره لږ غه اخلاص او مينه
پاتې وي نو موږ بايد دې تسه
مخبر شو چه موږ دغه غه د پاسه
پوزواو خلور سوو کولو کې د رسول
کريم (ص) تعليمات ترخه
ند اړي مسخ کوي او د حق لاسه
لپاري، خو مره لري شوي يو.
مذ هب په تشواو يې عمله نمرود

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو
با ندي ژوندي نشي پاتې کيدې
سپاسي شعرونه پواصي لاسه
سپاست سره بېه ښکاره شوي،
مذ هب کې له علم سره ژوند پيدا
کوي، د نفس له تزکي شپوه پرته
ژوندانه کې نوي هيلې پيدا کوي،
حقيقي مينې او انسانيت خڅه د
انسانی صفاتو نښي ژوند مينځ
ته راغسي.
که چيري موږ په صاد قانه صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دې
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت خڅه مقصد غه شي دي
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معياري غه او زموږ د زمانې مسايل
خه شي دي او د هغود حل کيدو
په لار کې هغه خړنگه گټور ثابتي
خړنگه چه د رڼې او ناروغتيا
علاج يې د صحيح تشخيص کيدو
خڅه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترخو چه موږ د خپلو

د کایناتو پرتولو لنډ واوچو یو
شان نازل شوي چه هغه انسان
نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
لمس دعوت ورکوي چه هغه د
خدای د عدل او حکمت یې ساري
خزانه ده همدغه شان خدای
تعالی (ج) انسان ته د علم د
زد کړي لپاره نه کمید ونکی تند وور
به برخه کړي ترخوچه هغه د علم
د بحر دین سر او سامانه ساحل له
لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم
د دین علم دي او نور ټول علوم
د هغه خانگی دي او ټول علوم
به ترهغه وخته پوري د علم په مقام
کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
وخت چه د هغه رابطه له دین
سره وشلېږي نو هغه وخت غیږ له
دي چه هغه گټور نشي پاتې کیدي
د انسان لپاره د مرګ سبب گزني
کوم وخت چه نفس طالت له مذ هب
خخه بیلېږي دغه وخت کې هغه
د خلکو د غلطولو اوس لاري کولو
لپاره پکار لویږي همدغه شان
کوم وخت چه ساپس له مذ هب
خخه بیل شي دغه وخت د ظلم
وژني تباهي اوبدي سامان
برابروي کوم وخت چه سیاست له
مذ هب خخه بیل شي دغه وخت
کې هغه د عدل مساوات او
انسانیت د وژني موجب گزني او
همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
له مذ هب خخه فاصله نیسي نو
دغه وخت کې هغه د بصیرت او
سمی لیدني په خدای انسان په
هغو تورتیاوکی سرگرداوي چه
له هغو خخه بیرونه د صحیح او
سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل
کیدی یو په دي حساب یواځی -
ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
خخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
ته رسیدی چه هغه د علم له گداز
خخه راوړي، ټوله همدې کبله
اسلام یواځی د عقایدوله مجمو
هی خخه مطلب ندي بلکه هغه د
علومو سرچینه ده از د علم خخه
مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار
اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
خخه مطلب عمل دي، رحمنه
المخلاتو خخه مراد او مطلب هغه عمل
دي چه به رښتینی علم باندې بنا
او شروع شوي وي، علم یون هغی
عمل دي او عمل یو جسمانی فعل

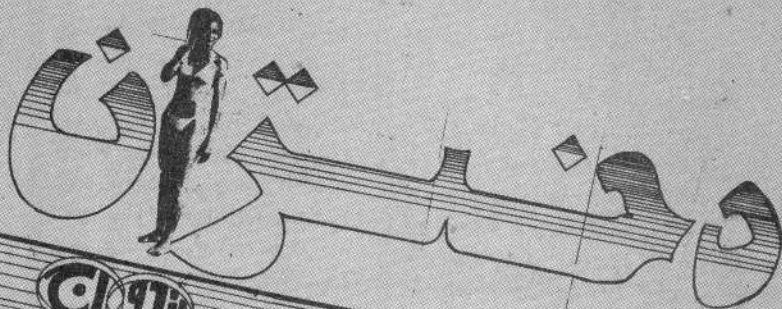
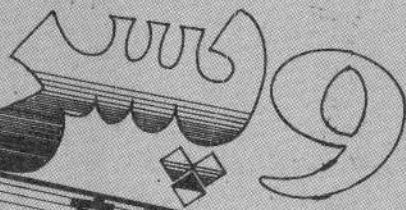
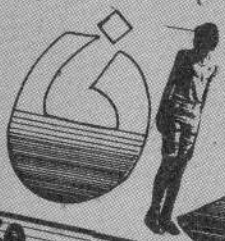
پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لاله الا الله دغه
بت شکنی هم وه او د خدای پر -
ستی تعلم هم ورکه چیري خدای
تعالی (ج) منی، نولمري بتان
ما خکړي هغه د هغی بت وي او که
مان وي د هغه لمري جزو لاله
تتقیدي او د هغه برخه یسی
تعصیبي دي غیر له الله مه منی او
الله منی کوم وخت چه خلکو
خدای ومانه هغوي وویل چه
خدای عادل دي د الهی عدل
عقیده یواځی عقیده د عقیدې
لپاره نده بلکه د علم د اثبات
او تکمیل د تاد و پوره د دی
لپاره چه هغه انسان د عدل او
حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
تیا روي چه هغه د کایناتو نظام
کې پته دي او ترخوچه هغه د علم
یقین ترمنزل پوري ونه رسیدی
تر هغه وخته پوري الله تعالی
باندې ایمان د هغه د یقین
منزل کې پاتې کیدی پر ایمان باندې
د یقین اویا ورکولو اهمیت د دي
چه د انسانی افعالو اخلاق غیر له
هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی
نشي دلته یقین په شک تید یسل
شو، هلته په ثبات کې ترزل مینځ
ته رافي، منافقینو سره له هرڅه
تر مخه دغه وټو هغوي ته شک
پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
عدل خخه د انکار خیره محانت
غوره کړم وروسته له هغه پر ایپلو
د تعمت او بد ویلو اود عصمت د انکار
وا رافي او پسر له هغه د جهیر
عقیده منیڅ ته رافله، نفاق پسا
اسلام کې محکمه پد کار او خړ -
اب عمل دي چه هغه مسلمانان
له سمی لاری کړي اوله اسلام
عمل نه گډ حواته نژدي کوي منا -
فق له کار نه نه محکمه پد دي چه
همد اسلام د دعوت اریبه نامه
سره د مذ هب د بد نامی سبب
گزني، اسلام عقاید هیڅکله د
جهل اوتوهم پرستی اومانوق -
الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو
ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
اواساس دی او د حیات اوزو -
ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
شان اسلام د خدای د عقیدې د
منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
هغه انسان ته د غور او فکر کولو
د دعوت اریله ورکوي - قرآن محکمه

تعالی (ج) تصویریه د پرومذ افسوس
او قومونوکی دغه شان روانی
خود هغوي د خدای (ج) تصور
د هغو د نفسانیت پیداواری او
همد اشان یواځی د هغوي
نفسانیت د تمکین ذریعه اوسبب
گرمیدلی شی .
حضرت رسول کریم (ص) د اللقا
چه کوم تصویر را ندی کړي هغه
د هغوي له بعثت سره پوره
سازگاری یعنی هغوي حیوا -
نیت او نفسانیت د جبر و د ایستلو
وروسته اخلاقی هسکو خوکو
خواته بیایي، زموږ به د ورکسی
انسان د اخلاقی انحطاط کومو
تیتو درجته چه رسیدلی که
د هغو جایزه واخستلی شی نو د
اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه
شان واضح اوتنکاره کیدی چه
پخوا له هغه هیڅکله شوي نه و .
د ټولو بد افعالو اود اخلاقیو
سرچینه یی عقیده د توب د پاره یی
عقیده د توب معنی په کایناتوکی د
حکمت اود عدل له نظام خخه انکار
دي، کوم وخت چه انسان د قدرت
له قانون خخه انکار وکړي، نو د
علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت
چه د حکمت له نظام خخه انکار
وشي، نو د انسانی افعالو خخه
د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
کوم وخت چه چیري اصول نه وي
نوهلته د قانون هم نښه نښانه
نه وي او د اواضح خبره ده چه
هغه عمای کې چه یقیني او د -
رشتیا خبره نه وي نوهلته انسا -
لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
که چیري له ژوندانه خخه د -
حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
نظام نه وي ټوله ژوندانه خخه
یو د نامیدی، حیوانیت .
نفسانیت، شخړ او جگر و بل خخه
پاتې کیدی، هغه د افراد ولسه
منفی ترکیب خخه نه د ژوندانه
فلسفه جوړیدلی شی او نه کومه
قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
باندې هرڅه حسابیدي او چور -
پدی شي، په همدې سبب رسول
کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
ونکړ و تر هغو پوري د هغو علاج
هم ممکن ندي - د هغه ریښو
علاج د پرینه اوزکیدی شی چی
د خپل رنج د حال او احوال
بیان وکړي مگر د هغه ریښو
علاج هیڅکله کیدی نشي چه د
خپل رنج او درد خخه منکر اود
صحت مندیدي هوا کړي، د اکثر
تفصیله حقیقت کې د صر ض
معلومید لیدی، ټوله داسی حال
کې چه جسمی ریښو علاج یی له
تشخیص خخه امکان لري نو
همدغه شان د روحانی امر او
علاج یی له تشخیص اومعلومید و
خخه غرنګه ممکن کیدی شی، ټوله
همدغه شان د قوم او وطنوالو په
روحي ریښو ایمان پوه کول او د -
هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
کار کې رشتیا اقدام کول یو لوی
اوضوړی کار دي، ښک زموږ
دانلی او اوسنی درې د ري
او پریشانی زموږ له یی علم
د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
خخه سرچینه نیسي او ین سبا موږ
په هغی کې داسی راگېر شوي یو
چه پخوا له دي هیڅکله داسی
شوي نه و . که چیري د رسول کریم
(ص) له بعثت خخه مقصد د نبوا خلاقو
تعلیم ورکول دي نو دغه مقصد
ته د رسید و لپاره باید بعد هیی
تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
اوتشریح ورکولو خخه کار واخستل
شي او که چیري موږ داسی وکړو
نود عقاید او د دین په اصولوکی
په داسی شی پاتې نشي چه موږ
پري پوه نشو .
د مذ هب اساس د اللقا پرتصور
باندې دي اوزموږ د دین
خصوصیت دادي چه د اللقا
تصور په هغه شان سره کووچه
زموږ د علم اواصلی ژوند باندې
معین او ثابت شی اود نقد حقیق
او باطل معیار دي، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی



یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجوود های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

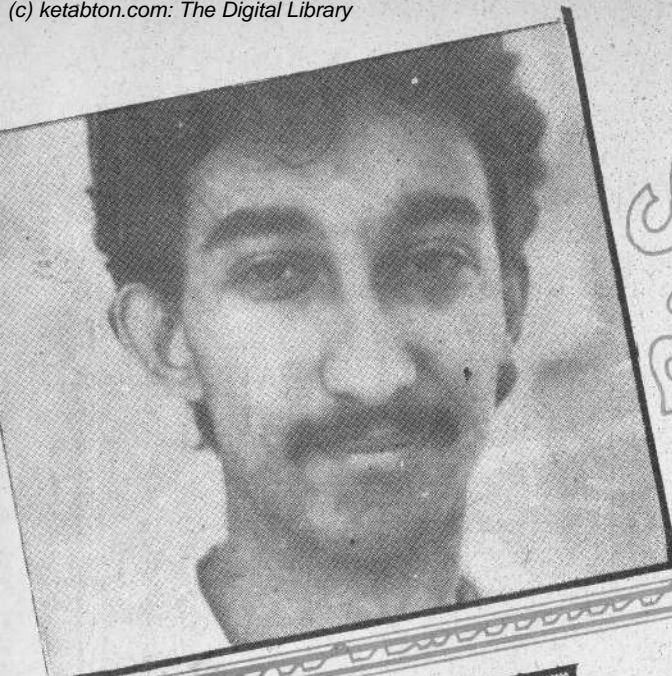
ماید و رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:



کرد به مردم باید خدمت



زرتکار احمد زئی کارمند گسرك
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم رابعلته مندی پیش
سپید گوشش مینمایم تا مسافرمین
ازمن راضی باشنده ازکسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالصال
مینمایند خوشم نی آید آن ها
باید بداند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش گوشیده ام مسافرنیکه
ازخارج میایدن و خسته میباشند
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان راز باده بیرون
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و سیاری
از مسافرمین درین آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست.



اول باید تحصیل

راهنما کرد

گردم
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو ندهنه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و بعضی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
و باطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی
محلل پوهنجه
ژورنالیزم :
میخواهم از ناکولته اول نسر
فارغ شم به حیت یک ژورنالست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم

احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندانم است
و الای فرزندانم خود حق بزرگ -
دارد .



میلودی زنده گی من

شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه ندوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .





وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌باره اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر مینمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوبنده» امرا در مسعود و حدید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را برای چاپ رسانه‌ها امین آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدید امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کوف برای وحدید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدید امید در میانشان به خود می‌بالیدند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه‌هایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما بپوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنروران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادیویی و دیدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در پیخ که گاهی، نداشتن این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالص شدن آرشینها از مطالب و پیوسته آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نبال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادیو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادیو کست و لغزاه را میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو . ولي په د وړيېن سيمال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکې د آسمان معنی برخې پي له ستورو دي . د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدلې شو چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدارنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۷۰۰ کې لږ نه دي . په لوي تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکې چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي . په پام کې ولري چې هر ککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو او چې سل ميليونه ستوري په يو بيليون ککشانوکې ضرب کړو .

ډله ييزه پېژندنه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .
دغه سترواوانخوږگريه ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه سترواوانخوږگريه ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانخوږگريه ۱۴۷۵ کال يې زېږيد او په ۱۵۶۴ کال يې مړ شو .
میکل آنژ د انخوږگري ، مجسمه جوړولو او معماري په فنونوکې لږ استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونوکې په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي . د میکل آنژ په آثاروکې د نوي نگرې ښکلا شته ده چې د ډيرو کلونو په تيريد وسره يې ارزښت لږسي زيات شوي دي .
تر ټولو مشهورې مجسمې يې د حضرت داود (ع) ، د حضرت داود (ع) مجسمه او د روم د کليماچت ، چې له يوې ټوټې مورخه يې جوړې کړې دي .
هدا ډول د فارنزانو ، د فلورانسي کتابخانه ، د روم ټول تابلو ، مصلوب شوي مسيح ، د بشپړن پيدا يښت انخوږ او په گناه اعتراف د هغه ډير مشهور او ارزښتناکه آثار دي .

اروپايي سمنډ گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امريکا په سواحلونوکې پيل شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امريکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي .

پرتگالي ماژيپلان د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزيروکې يې په گرځيد وراگرځيد و بيل وکړ ، خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغمه ، سهل راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږنو وايستل . پدې ډول د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره او ورسې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ورسيدل او بې له دې چې استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

پرتگالي ماژيپلان :
هغه مشهور سمنډ گرځيدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال ونيږيد او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د ماژيپلان سمنډ ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داسې حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و دختيخ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمنډ رله لارې د برازيل په لور وخوځيد او د ((پاتاګوسي)) په نامه سيمې ته ورسيد . ماژيپلان دغه سيمه د ((ستروخلکوڅا زره)) په نامه ونوموله .
ماژيپلان او ملگري يې د يوشمير سمنډ ري توفانونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرځيدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ د بيلابيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېژندنې پورې معلوماتو د راټولولو په لاره کې تير کړ . مارکو پولو دختيخ هيواد ونود مطالعه په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره مزین فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -
شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛
هر چه بینی سوی اصل خود رود
جز سوی کل خود راجع نشود
و اد مهازند کنی را ، ایسن
سفر در امتداد تقویم رها گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پروند . اد مهاجی ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، اد مهاجی
با هلهره واضطراب گام میگذارند .
و اد مهاجی دیگر ، با عشق می آیند ،
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود ، نیز بدین برای
بی درود بیزار ، استند و بی زمیند .
و از همین است که من و تو ، امروز
سوز سالها و سال صدای مولانا
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
کرد

جوار را بشکاف و برار سر ز جوار
آری ، خداوند گار بلخ که
هشتصد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز فریادش بالاست
چون ز صورت بر ترا آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان معتمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
تذکره هانیا آمده است و مسکن
است از روی عنوان مولانا ی روم



شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دینیه ن
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توفیق ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توفیق تمامیت زنده گی
 را در سر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در عروسی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شردا بود ، انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون با نماندند
 که ((شخصی بی سربایی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیشابوریسم)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی بدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نسیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 می باشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر واقعه
 بلند روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن بر کار نمانده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تیر
 است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانید و گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژد یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود این همه محبت ها ، گاهی سراسیمه می شدم ، ام که گویا عده بانا باوری با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟
بلی .
عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خنجر

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای تحویل نماید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین باسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دارم (تحریري به خاطر ي ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت دزد بگرموتري که هم در آب حرکت ميکند هم در سرك و هم در هوا پرواز ميکند طیاره اهباش و غيوه و غيره را دویاره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برس هموطن! به جای آنکه برون مشکوک استم، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیار ما نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعات فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوي کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است يك شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حال لا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافلی مخترع آن قهقهه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق يك سال آخرتان پرسیدم.

- ببايید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروخته و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گمبورد ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافلی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزي مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دبگ ان آفتابی) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: ببايید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزدیک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیش آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی)
رستی (خانه داده و یک مورد
متکی به خود بود ، پدرش در اریس
زیادی را بعد از مرگش به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بیتر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا او بعد از میری شدن با نرته
سال بجز قدر خواهد بود و افعال
او تا آن وقت ، چند ساله صند بدو
چی گونه با نانو نعمت بسرور و رض
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوا میزد
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم
میکزفت ، مادرش او را آرام نمیکند ،
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود . ناض (تیور) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . . . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پای خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق (الیزابت) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :
- به خاطر که (تیور) صد
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به
اندازه من دوست دارم که فکر
میکم مادرش استم ، او تا کسوف
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .
- تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کند ، از نزد من میگذرد و بعد یک
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به
این صورت از عشق خود حرف می
زند .
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته د یگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیرم، افزونتر
 از این د یگر انتظار نمیکنم د یگر
 کافیت...
 الیزابت یک هفته انتظار نکشید
 بل خواست همان روز موضوع را یک
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم د یگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیسور)
 د واره سوزناک را گم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -
 اطرافش را میگردید، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی پرسید:
 - (تیسور) به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟
 مرد جوان تا بناگوش سرش گردید
 بیانه های درد ستش را زیدوان را
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و
 ساق لوزان با مسج داد:
 - برای این که... برای این
 که من... که من خیلی عاشق
 هستم.
 - او... کی راد و مست
 آرند؟
 جوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند
 شده، گفت:
 - سرانجام... یک روز او را
 خواهید شناخت... آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت... اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او یک
 کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
 بود... الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در عالمی کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((اوه جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد... حتی به این صورت نیز
 نمیشود یک کلمه از زبان او رآورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا
 شب، دعوت کن... من به او قول
 ازدواج میدهم...
 XXX
 ... این ازدواج خیلی
 سعادت نمیدانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب یک دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کار هم زنده می کردند...
 منزل شان فوق العاده منظم و سا
 سلطیه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست یک عمل جنسی جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عملیات مو -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (تروموز) گردید و مرد...
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیجه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر زور
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتی که چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود یک رومان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت... این
 کتاب هدیه (تیسور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیسور)) را پس از آن دوسه بار
 بالای گشتار خود مصرف و کمتر
 به شعری آمد، د یگر هیچ وقت
 با او تماس نگرفته بود... الیزا -
 بت در حالیکه تیسو برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
 - ((در حقیقت او راد و مست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 یک مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیسور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:
 ((... اگر من اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد و مست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشد،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینه قلبم د یگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه.
 چشمان آبی، اندام باریک و د -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط یک حرف شما
 کافیت...))
 الیزابت د قایق زیادی را حسیع
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد رس (تیسور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:
 ((من شما را دوست دارم و شما احتیاج
 دارم... الیزابت))
 پس از آن روز (تیسور) بی -
 بود ایست آمد، او د یگر آن جوان
 در حالتی وریا نبود، بل بی تردید
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید.
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالت
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
 بود... مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیسور، هفته بی یک بار
 به بود ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند... انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم یک
 حامد مید.
 ((الیزابت، دخترش و تیسور))...
 یک روز (تیسور) به الیزابت
 گفت که:
 ((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام...))
 قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 در خواست او را بپذیرد... صبر
 انجام مینوانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها شد،
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:
 ((من میخواهم یک موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم...
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم... او
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))
 از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو
 چشمان الیزابت به جین درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، و از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت... بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیسور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد...
 گفت:
 ((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید...))
 مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:
 - بلی همین تیاثر است، تیاثر
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ... این همه
 کلی صفات ((ایوا)) است...
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید...
 من عاشق دیوانه وار این تصویر
 در خترانه است و تیاثر امروز به او -
 و ماد ارمانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعت میکنید، صیف مید
 چی میگویم.
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با مسج داد:
 ((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیسور...))
 احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر رجالتی و مریفتی
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شمارا دوست
 داشته باشد و در عرق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینکه من بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیخواهد، من (ایوا)
 را برستش میکنم، و برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید...
 آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:
 صرف ((عاشقان و فادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل (مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند...
 21

ازایبجا

ازایبجا

ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوردی نمود. دست در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای همما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا بیان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیافانیم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. ((...)) بدین سان که این ((روستازاده احمدی)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

((...)) چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را گفتیم. ((...)) همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن.

((...)) بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن)) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

او در نوبت در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به دروغگويي خواهد برد اخست و اين کار غالباً آسان وسهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' بهه دشوارهاي رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان رادر - مقايسه باين نظم فراوشكاري وياي وفايي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا كسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واكشي از خود نشان دهيم از هر د روشكو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که ((حال شما چطور است ؟)) فقط با ((تشکر)) ويا ((خوب)) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي كار ه گيري ' مفرض فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دور ي جسته باشم و در فرجا

ميز قماي مصروف كار بد مشد ' از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در كشتي گيري در چار د ' سا لگي فقط كاند يد در كسي از سا بقات بود ' و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر كوتاهي در داخل كشور چيز ديگري نيوده است .

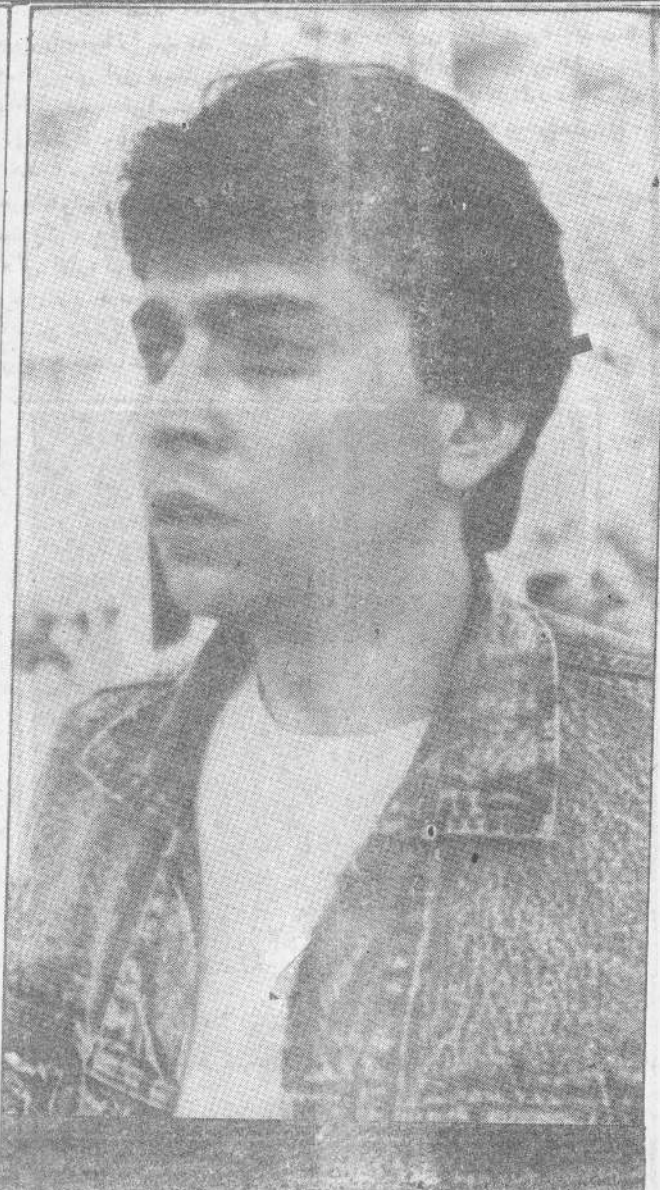
درين جا ياكسي سروكار درسم كه عاد تا غالباً به دروغ گويي ميبرد از د ' اين موضوع مارتگان داده و بيدار ميمازد ' پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حاد نه زشتي اتفاق نيفتاده ' خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است ' اما در اين ميان كسي ازوي متضرر نگرد يد ' و از كسي ' چيزي را به يغما نبرد ' است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتى (فرويد) يك قرن پيش ادا نما نموده كه : يك اندازه كم جنون در انسانها عادي است)) محققين انگليسي به اين نظرند كه در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد . د ا كتر جان نيكولسون دانشمند د انشا گه لندن از پژوهش هلي بي كه نموده ' نتيجه ياد شده رابده

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟
بدون عكاس مشهور است . . .
دوستم در همین زودي هانمانيدني
هي سازمان بزرگ تجارتي را براي
تمام كشور عهده دار ميگردد . . .
در چهارده ساله هي قهرمان
جوانان در كشتي گيري بودم . . .
در هيچده ساله هي سيروسياحت
گرد اگرد جهان رابست سر
گذشته ام ' چي شخص جالبسي ؟
قسمت پنج تن راد ريزاكت و تجربه
نصيب شده است ' از فاميل
نامدار و خوشي است ' همچنان
اندام متناسب ' سيورتي و دل -
پسندي داشته ' فعال ' شوخ
ظريف و سخني نيز ميماشد .
در اطراف واكاف همچو آتاي
با صفات عالي به ندرت ديده
ميشود ' افتخار آشنائي و يوادارم
اما پس از آن اتفاق مي افتد ' او
افشا ميشود ' بكار د و بار بيشتر
افشا ميشود :

آن بدر كه عكاس مشهور است ' در
صحبت با يكي از آشنايان ناگهان
به نقش مشهوري مبدل ميگردد -
(مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين
موقف قرار دارند) . آن دوست
فقط يك قصاب ساده د در فروشگا -
هي كه چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و اختراعات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشوند؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی-
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در بخش خوشی
شان از مایه میکنند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهم
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
وتارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذرم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشانده
میشود و ویژه اگر آواز خوان
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحصر
چاشنی به سخنان بالا بنمیزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا سف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب یا تا سف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگه سال میشود و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهای
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
اختراعات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقی
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف
که در فنا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تا کنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون در کانداری
میکند.
X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقی،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شعرا
ژورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...

گفتگوی با سلطان هماهنگه

زباله سالم سرو له پوره جهونده ده .
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي
 نه د دي په اړه مسانه کي سره
 پراته يو . زونيز شاورخانو وار په
 او لهي کلې هم شته . نو په ټولني
 چي په بزگانو ي او له لري نه
 زياتي ليدل کيږي . ليدل کيږي
 هم شته چي په د دي کلايو کس
 اکوزميداروسني ، مانه ي .
 نو ي کلايو ي پرتله سرو نوز ي
 برزي دي ، د ورو له سره نه د دي
 د دي عا ي پ ايو ي هرا پور ورو
 ده . د دي امانه او کلايو نه د دي
 علاقي په نيايست کي پوره انسر
 کي دي . ليدل خلک د پانه ورتو
 چي باغي لري . چي په ايو ي کي
 خلک د ورو سموري لاندي کيښي
 او د اوري د تارو له سره د اونه
 عا بونه پنا کوي . د لويو کلايو
 منکي چي په زينيدل اوسوي او هر
 لري ، د دي د کوردي چي په لوي
 لور چنارونه ولاړ دي ، چي پيچ
 او لکني سجد پورته چي د دي عا ي
 خلک د اوري په موسم کي ارام
 کوي . د هري پانه ي منخي تعد ورو
 سوزونه چي د دي پور شکل لري



وليدم او هلته چي ناسته ولاړ ونيکه
 ده زه او ((سالم)) سرو هم وليدم
 يو . سالم له پينه خوان دي .
 براه پوره وڼه لري له پوره . ښه خو ي
 خښت دي . ښه عواض خلد اي
 ورکړي په کلي کورکي په سخني
 لرو ي مارش همون ي ژوند چي هم
 پد نه دي هڅه اوه چي ښه ده .
 له سرو سلنه يال انسان دي د کور
 د روازي چي د خپلوانو وستانسو
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پيس
 سلنيزه همينه نوز ده ، او پلا ر
 چي ورته پوره واک اختيار وکړس
 دي . هيچ کله چي چاته ورتو لږي
 نه دي تر يکوي ي د پوره په زباښه
 دي خوښه ده ، علاوه په دي چي
 وني چي ښه سموري لري ، شا و
 خواته چي وپاله جبهه کړي ده او
 د پوره همينه ارياشي وي . د دي
 شاورخو چي نياسته گلان کولسي
 دي . مانيزکي لوي هم کولسي
 چي لمر ليدو وته نوز ي نشي ، نو
 د دي خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکو ته
 خاندني . د پوره چي د کور خوراکي
 پينه لري جبهه کړي په چي دي

لويدي سيد احمد الله حسيني

د ورو له سره

د لکي زبانه بيل ، بيل عا پورته
 لري چي د ورو په ناخو کي د ورو
 پور د پاره را لوي کي . اچولي دي
 او خپل ماشومان په کي د ارام
 پستو ته سپاري . په د وروکي د هر
 چا خپل و خپل عا پورته معلوم
 دي ، چنارونه ولاړ دي ، چي پيچ
 او لکني سجد پورته چي د دي عا ي
 خلک د اوري په موسم کي ارام
 کوي . د هري پانه ي منخي تعد ورو
 سوزونه چي د دي پور شکل لري

خپله خوراي ستاي . نومه چيس
 تنورونه واچول شي د هر چيس
 لور ي د پوري ته راښي ، او لوي
 لوي د پوري خوري . پورتلنه
 سته . سلزياته نه چي پيدل
 چي د ورو ي د تارو نه را پانس
 او کورکي پورته پورته راوړي اوسه
 نظري راشي چي پيدل ي
 خپلو لويو ي راښي وگوره اچوس
 پلا نيزه خنگه نياسته سوري ، سوري
 لور ي په مخ کړي دي د اوسه ف
 عوس ته هم کورکي کړي چيس
 سته په مخه کړي . خو کوي ده
 هر خوگ تر خپل وني . سوري
 پر دي . د دغه عا ي خلک د
 مها رنه چي د پورته را پورتن
 د مار پکر تر لمر غره ، پوري پسه
 د وروکي همدجال وي . نارينه
 عوازان ، پيني ، سپاه د ورتنه
 د ورتو د پاره پورته شي ، او
 خا بست محال خپل لويو
 پورته واښه راوړي او .
 خپلو خا لويو په ساتنه او لوندنه
 کوي اوب خا لويو ساتنگي پوره
 ماورد ي . کله چي دي د پورتنه
 سلنه عا ي معلوم دي ، د لکني
 مشران وروته ناست وي ، او د دي
 په شريکه په خلاصه پنده ورتنه
 وړي . او په قد رغوت وروتنه
 ميله خوښحال رخصتوي . د دي
 پانه و د خلکو خوښه د راند نه دي ،
 او د خپل لور . د ستر لوي پانده
 دي . هيچونک د چانسل پيلا په
 نه خوروي . د چارونه پيلا په نسه
 وهل کيږي هيچونک د چا په مال
 تيري نه کوي . د شاورخو او خلکو
 پور و هل چي لري ، هر خورک

د دي ولسي لور د پانده اوا احترام
 چي کوي اوهغه خه چي د ولس د
 مشرانو له خوا منع شوي کله پيلا
 لغت وني د خي په وروکي کولسي
 چي کيږي ، خو د عا ي خور
 سره مخه ونيوله شي . عوازان
 سجين د پوري د پوري نه پيل
 د پوري ته تگه را تگه کوي . او د ا
 تگه او را تگه دوه اړ خيز او خيزو
 اړ خيزوي . هيچونک د چا د تگه
 او را تگه نه مانع کيږي . کله کله
 عيني سجين سوري پيني اوسه
 د پوري د چا لور وني صفت را
 راخلي . او ورته د سم کورس
 عوازان لږه کوي . اوله ي پاره ا
 گه د پلاني لور د پلاني لوي ته
 ورکي سرو چي پور ي . د ورو ته
 خد اي . ښه نياسته وروکي دي .
 د ورو د پاره هره هره اونه لوند
 لري او عيول باند ي پيچي چگه نه
 دي اکر خپلي ، خښي د همدې
 مجلسونو محمول وي . چي اخر
 رښتانه وني . په ايو ي کي د دي
 د ورو د کلايو تويخ ناسته پلا ر
 د پيل ته کي نه وي ، او مانده
 خوند او کيف لري . ما پيدل
 چا پوره ورتول شي اويکي رنجه
 چا پيگونه په پتو موکي چيس
 نيا پسته د ستار لويه پوري اچول
 شوي وي هره پوره پيچله چي د مور
 او پلا ر اړ خيلوايو چي ته د دي .
 په دي د پورکي د چا عا پيسه
 وخت اوبورگام وي . هر خورک
 کورس کوي چي زما چا ي مجلس
 ته په نسه توگه وروسي . خښ پيدل
 د اکر سجين کوي چي پيلا ، چا پيکي
 منظمي وي . د ستارونه چي تر چا
 کم نه وي . چي ليدل ايو چا پور
 کي لاجي هم واچوي چيس
 خوښي تر و پوره حد شي . خو
 نا د ورو خپره نه ده ليدل عوازي
 زه همينه د سالم دي د پوري ته

خپري د پوري نياسته خور واري
 زيات کړي دي . خپله هم د پوري
 منو خا ونيدي او اکر کار ونيسه
 په خپله کوي . لنده چي د اچوس
 هر تيره وياچ بيا په هم د سالم پسه
 برخه کي کم وي . په کورکي کي چي
 نور خلک هم صفت کوي او پسه
 له پوره صفتو نو اوري . د وستان
 په صفت نه مو پوري اوب پمان هم
 د خپلي خښي نه پورته وايي . د ا
 معلومه خپره ده چي خوږو چيس
 د سوري بخالغ رياتو ي نو پورته
 د همه د پور او پد ښه نصا و
 کول شي . سالم په کلي کي د
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا
 مو ي او ونيدي پوري سامان
 موکي . هيچا ته د پور وروکي پوره
 نه کوي او لور خيال لري .
 نجا ته چي رياتو پخښلا من
 عا هر چا ته افر د دي . خه پيس
 چي په لاس کي وي چانه چي نسه
 د ريموي . د دي کي پورته دي پور
 کي چي د ده کي پورته دي پور
 پورته سره ايني دي د پورته
 سر د مطالسي خو ککا پورته پراته
 دي اوتي د وروکي وروته وروکي
 شي همينه په مطالسه پورته
 وي . کله چي د وستان چي د پوري
 ته ورتي او د خپرو او پحت
 مجلسونو شي پينه معلومياتو
 سوري اريکي . د مجلس خلکو ته
 په خپلو خپرو پوره ناسته وروکلي
 شي . په پحت کي چي عا پيسه
 نه کوي او د پيل خپري ته پورته
 خوښي . په د لايو وروکي پورته
 لاس لري . د پوري منظمي او اسن
 لال خا ونيدي او لور وروکي رنجه
 جبهه په سالم پوري اوه لسي .
 باغي په (۱۰) مخ کي

از کتاب (نظرات ریاضی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذ هیا از قدیم بهر دانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلا تندی و شرط اصول بر هفت
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به توسن میخورد . از این شیوه
نمی توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی نیست .
نیز کار سهل و ساده می باشد .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
می نهند ، زمین ریاضت میبازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میخواهد به حد کمال برسد ، باید
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری و صیانت نفس را بیاورد .
این راه خیلی دشوار و طاقت فرسا
است ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قربانی و
فداگاریست .

بالاتر برای فشار آوردن بالای -
موازید به غیره هفت میل مس
مورد که در کتابش در بیان
(شعوت برستی، آتشین مزاجی،
حوص) قرار می گیرد.

این نشان عقل اعطای ساینده
است. کسی که در گردن سوز
چون انگلیسها گرد آورده است
باید آوری، نکت های وجود دارند که
به گرد آوری نکت های در پیش
کهنه خود استند که این مصروفیت
مصروف استند. وقت پول در پیش
را چیز عرق میزند به گرد آوری
کبود عرق دیگر استند که تلاش
دوانش در پیش استند که تلاش
چیزی با پیش های در پیش
گرد آوری به همین گونه در پیش
استند. به همین گونه در پیش
برای در هتاز در آوری در پیش
ها و ولوب صرف بهای در آوری
باید هیچ خود را اعلام بدارد
جز قطعه های بزرگ با
تعلق به کار وقت نمیشوند داد
این مارتوق میباید که چند میل
سجاسه قطعی نزد یک شده است
نقطه مشوره، کوهنورد است
اندازه بلند میباید، بسیاری
بلند تراست می خود را در این
رها نند اما میبازند، بل بخاطر
این بهرین بخورند، زنده میباشند
اندر ای که بدون هیچ چیز
ندارد از آنان نیست، هر
قادر به باز آوری آنان است
اندازه میباید و نه میبازند، به
میکنند و نه میبازند، به
انسان که با در جلوه میکند
دار است، باید درست میکند

و خونیت مبدل شود در آن صورت
حمن زیبا را در روح آدمی خفه
سیناید، مگر آن که در راه تمام
واکمال از خوشی داری معقول
بهری شود.
برای هر چیز که، وزی رایا -
لای بدیده را در شکل خار حس
سخنی و خاری، چیز نیست
بدن انسان نرم است اما اگر
استخوان بندی سفت در آن
بود به یک کله، بی شکل مبدل
است. اما ساخت و خوشی
میتواند به هدیان بی ربط
ببیند است، معرفتیک فایده
رومی آورد، خوشی بی آسود
اما بی مصلحت نباید از
خوشی در است، اما آموزش خوشی
و شرط عقل مسلم، نه در محال
خود دارد، اما آموزش خوشی
داری نیز کار ساده می نیست
صورت کسب و حذف آن
است، روز هر وقت خوشی
برای انسان یک اندازه است
می تواند به اندازه انسان
زنی، حظ بهر که است که پیش
پروا همانند کوهنوردی است
آن که بخورد، اما بالودن شن
دربار و هیچ گونه لذت را،
احساس نمیتوانیم کرد.

از آن قرار دارد...
حکومت می، و مشتاک است
اما زمانیکه در آن (الله) حکم
شعله فروزان بود (حکم میگرد
نهفته است.) در همان هنگام
لکشی (که نماد زیا است) -
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب

تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب

تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب

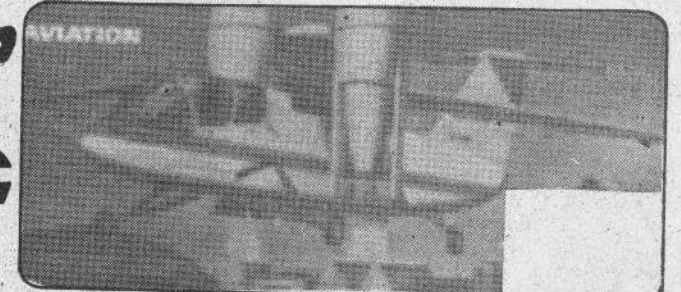
باتا سف که غالباً در سایر
کسب هدف بروی هدف برود
میکنند، پایه عیاره دیگر با
نستایی، بدان میگردند به
گونه هنر آراخوانی به آموزش
(تخنیک) آلوده میشوند، اما زود
میکنند که در آتشند، اما زود
خسب میبازند، از برای معالج
پول میاند زند، از برای معالج
سلکت خلسه هاد میبازند و تصور
نمیکنند که همه کار را انجام
میکنند، بدان که خوشی داری
داده اند، بعضاً خوشی داری
اتفاقاً خود به هدف میباشند
و انزوای خود به هدف میباشند

انسان که با در جلوه میکند
دار است، باید درست میکند
برای خود درست میکند
شود است، نخست برتخت خواب
استراحت میکند، از روکش روایی
نوش میکند، و سر انجام بر زمین
نوش میکند، به خودی خود
که فدا کشیدن به خودی خود
میتواند به هدیان بی ربط
ببیند است، معرفتیک فایده
رومی آورد، خوشی بی آسود
اما بی مصلحت نباید از
خوشی در است، اما آموزش خوشی
داری نیز کار ساده می نیست
صورت کسب و حذف آن
است، روز هر وقت خوشی
برای انسان یک اندازه است
می تواند به اندازه انسان
زنی، حظ بهر که است که پیش
پروا همانند کوهنوردی است
آن که بخورد، اما بالودن شن
دربار و هیچ گونه لذت را،
احساس نمیتوانیم کرد.

تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب
تیم کان بار زیا از روش سبک
بمیکرد و هر سه گرا را میساخت
زیبای تا حد زمین، خوب

از چهار گوشه جهان

طیاره‌های عمودپرواز



که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار- نی را بنویشتن مقالات جنایی در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهای نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- آدم و حوا
۲- در قرارداد ان نام ایندو نفر در صدر فهرست صحابه عظیم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۲- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صحابه بپرسم و مهم باگرو بگنم. مطمئن یهودا هم مقداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارد ارشدنش می پرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نهاده بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بی تاثیر است. من می خواستم از آن نامزد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا نادیه بگویم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از آسیا-ری دیگر شیر تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون صحابه با ناپلئون می توان عادیانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گوربچف (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه اونس دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر. جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

می خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۸ و ۷- هومر و شکسپیر. هیچ تردیدی در قرارداد ان نلم آنها در لیست خود روانمیس دانستم. هومر و شکسپیر را همسرام با موافقت انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس. البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیاعنی موس را هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعین دلیل در مصاحبه

بعضی از طرفدار جنیش زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بعین آورد. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در ولتاها را اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تناس نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک با نشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد می درونتلم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره

کار میکند که هر سه سال یکبار عوض میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار دلار داده میشود.

علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

عند غروب و خراش بود و حتی رنگ فلز آن از بین نمیرود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو جت می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

سرای خطوط هوایی حایز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D-۱۱۶) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۰۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلاچظه می نمایم دارای دو موتور توربو جت است، که قادر است حد اکثر تا ده هزار مایل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای - هر ساعت ۱۱ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانته تا حدی پیرنی بیندیشند. نتوانند به این شکل فلیسه بد - بنظر این شمارا من گنجه نظر آن ها رسیده است که بتوانند طیاره غار اکو بکتسرو سبکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور ها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

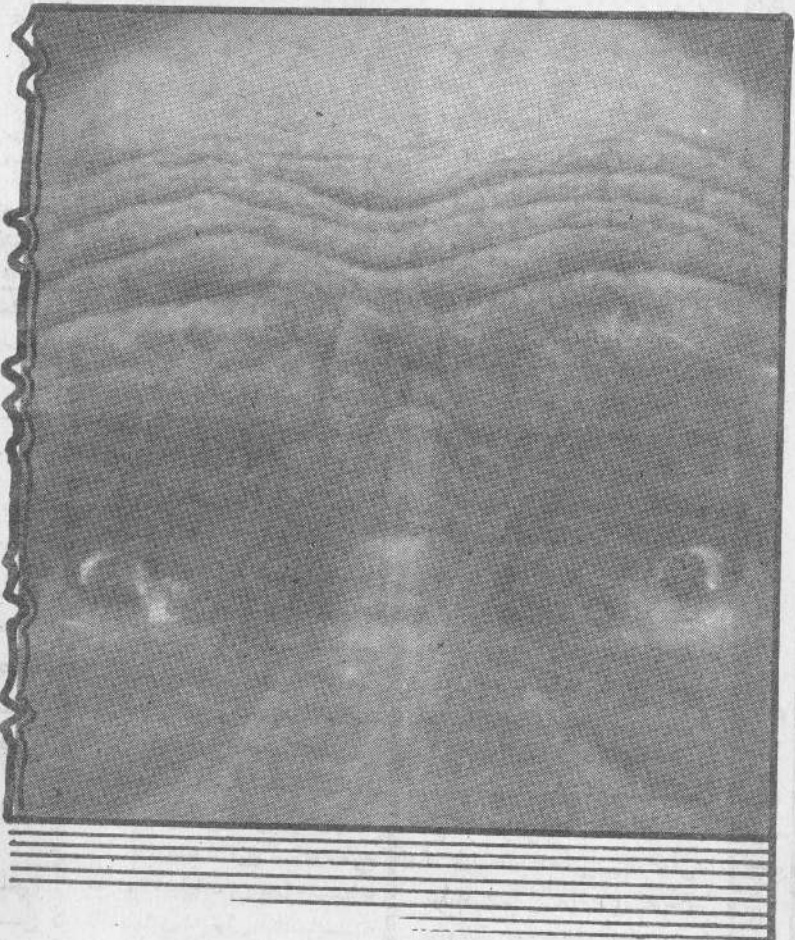
مسئله بحران انرژی و گران و گهیب شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه هوایی



چگونه جلوی پیری را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشمندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



چگونه میتوان از پیری جلوگیری کرد و چگونه در دوران پیری بماند؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحد در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از ۶۰ سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۱۰) میلیون یا ۱۱٫۲ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید. این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد ی خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند. بهترین راه نیرومند ماندن، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلمیست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است. آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید؟ آیا می دانید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد؟ آیا می دانید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پنججاه درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید؟

عمر کند

روپاها و آرزوهای پراک به جهیوتولوجی (پژوهش های علمی دوران سالخوردگی) ارتباط دارد. این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند پیری را به عقب براند ولی هرکس آرزو دارد حداقل تا صد سال

عمر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه واند پشه های خودش را دارد. در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگومولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هرچه به زمان مایزد بیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیکی داشته باشد؟ بد بختانه، نه تا هنوز. از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشور های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست. اکنون رشد در همه جا متوقف است. این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده به عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده. حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافت، طول عمر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همهجا است که چرا پگانه راه

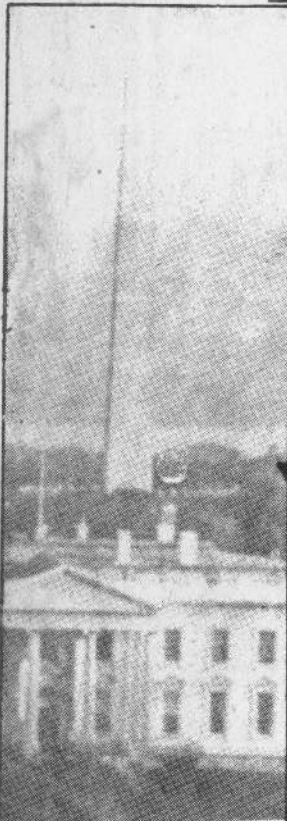
افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و هبیر از موانع خاص است. تخمین بوتانسیم انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بد بینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد. از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده گی کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتیز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها منجر شده. دوره های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید. در همین حال، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه گی را به شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه رددی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد. هرچند چنین دریافتی اندک سالخورده گی به هیچ هورمون خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردد ارتباط ندارند. مایه تا سف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند. احتمالاً همچنان قادر می شدند تا ((آنتی دود)) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه گی به عمل می آورند. هرچند، دوره زنده گی تا سبع کرکتر جنس یا انواع مختلف است از همین جهت است که چسرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند. در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگردد به بیماری های دوران سالخوردگی تاخورد دوران پیری. این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتالوژی عمر است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش میرود. از همینجاست که چرا مو نفیست های اساسی در بیماری های سرطانی، قلبی و عروق از ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سالخوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید. این مرا بدهان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد. و درباره حال چه؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیا عرا در واقعیت میتوان طولانی تر ساخت. حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می عرضه اندام کرده اند. اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خورنگم را بین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد در دسترس متخصصین کاهوش های علمی

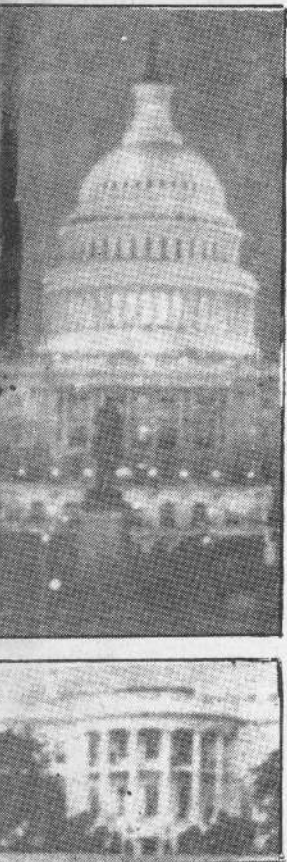
بهرامون دوران پیری که با تبحر رب سرگارد داشته اند، قرار دارد. مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است. شاید پرسیده شود که چسرا کارشناسان بدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحه علمی و جنبه های تطبیقی ارتباط میگردد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. مهمترین هم در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که درین پرونده اتفاق می افتد، باید صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالایی حیوانات را دارای عمر کم ازما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به نیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است



تکون در سیاست

جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور امریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستزین باشد. لاجرم باز هم تغییراتی در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی نبود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه پیوسته خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دیلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقدام داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک مقر (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیث سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کشیدی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور امریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. مخلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اتمام نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به همین حساب مدت دو صد سال تصامم در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود و پیش در -

کاخ



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

امروزی در آن قرار دارد. مینی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحات را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس امریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امریکال پلان را بر عهده داشت. دست آورد و طرح او به حیث عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به تدریج کار بناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو می دانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائیان

نمودند. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور تبدیل شد. در سن ۱۷۹۲ شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خود خا بر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنی و کراواتها تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تیمود ویزولوف) آن را به نام (قصر سفید) یاد میکنند.

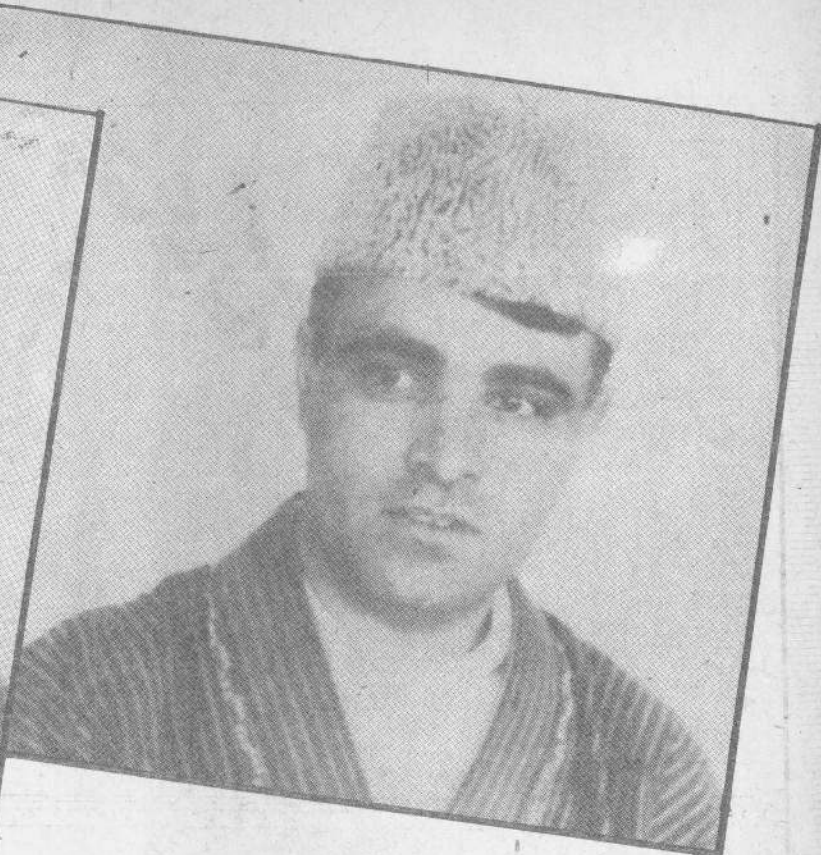
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند: نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیث پایتخت درآید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اتمام نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیث مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۳۸۸)
نگار اختصاصی مجله در رهبر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگو
سلوواکیا گرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند. که با ابراز سپاس
از ایفان به چاپ مطالبشان
مقدمه مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده امریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با ترسان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه « ایست که خدمت زان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاکرد اوبیم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بوهندتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد . و استاد سلسله میر فرخالد بن آغا است .
 پدر کلان وی در حلقه توف و عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که شبها تا سحر و صبحگاهان غمناکانه و بانوای برسوز بلند میشود -
 نعت - سینه را جایگاه نور میسازد زند و چشم از زمانه میبندد و دل به خدا میبازد و در ستایش خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: فومها (حالا که شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بدهد فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله، سیارون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو می کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله، سیارون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله، سیارون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم، اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویید که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینسن معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور،

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیسی ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن بریزه میسازند و بالاخره دریای که باغ با برو باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های

رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام، آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معا

جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم، یکی از آنها شویم به راه افتاد، وقتی به من رسید، سلامی داد و موه بانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله، سیارون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشته باشند

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و مال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سربازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترها یا - بین میشوند ، به جز من ، دیوار ها همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دست امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانسانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تا برام سرور ((جوچه)) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیر برتر جوچه شدند))

به زیر دیوار بلند که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار با ناز و دقتی بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرما میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میبرد :

- شما را میخواستید ؟
سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . . . ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاه می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت مییابی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میبندد ، اما میبندد ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

((قصه موه کس همه بر باد میایم اگه نوشته میکنی کارمردانه نیست و به هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکنم . . .))
و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم :
((به خاطر است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بس مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کایل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سی تحقیقی ، از سربای تاحو و چه بر و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ سیرد حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((جوچه)) زاده سی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاش ؟ بد ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هار را تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((جوچه)) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه رابه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجاهدين و آزادي

جنايتي نکرده

اجهان مپووند . ما در شهر نو
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و گاه گاهي همراه با رفقايم
دزدی ها و خسر دزدی ها میکرديم
تا اين که اشتباها مرا زندانی کردند
* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر يکه حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی
با لایم شاهدی دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مپووم شاید
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسی که
امروز مردمان بزرگواری استند در
زندان با من معرفی شدند ، آنان
مخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته
القبای را ياد میدادند ، روزی قرار
بر آن شد که یکی از اين زندانيان
سياسی را که خود را ياد بشرمل
سلدی را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك کتاب جابه جا کردم
و به زندانی گفتم بنویس که اين
کتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، پوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من میگفتند
که تویسر با استعدادی استس
میتوانی در آينده زندگی خوب
و شريفانه بی داشته باشی و اما
زندگی شريفانه که نمیتوانست
دیگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر باید روید راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟

مجاد کمی از جيسم باد يگر گوسی
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتی از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسی
تصميم گرفتم که ديگر کاری نکسم که
زندانی شوم اما تصوير هاي نجيب
زندگی مادرم ، تصوير هاي عا -
صی قیافه پدرهايم و تصاویر نجيب
و مفلوك همه گذشته ام يك مشيت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زندگی مردم آزاد را نمیتوانستم
تحمل کنم کسانیکه با من نوجوانی
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام
مانند من نبودند ، قیافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجی
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتيه هاي متعفن جرس
با ران دوران غارتگری کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،
بودند که انتهايش يازگشت به
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود
که مفکوره غارت توریستها را همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا پاسپورت و -
اسناد شان را که به دردم نمیخورد
دوباره با لايشان میفروختم .
گاه گاهي مردم به من ، جنان
نگاه میکردند که گویی جنائيتی کرده
باشی و با جنائيتکار باشی . درست
در نخستين روزهاي ماه چهارم
آزادیم ، پوليس - همان افسری که
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال
در دستگيريم نقشی داشت (گل نسی
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .
* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتی نکرده بودم . . . فقط
مدت تعابيش موتر حاجی هزار گل را
دزدیده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زندان را شايسته مجازاتم تشبیت و
فصله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپری نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادی دوباره برای مدت کوتا -
هی توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شدی
بودی ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتی نکرده
بودم ، صرف اشتباها والی لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه
آزادی ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاوار ديد .
* چي جنائيت کرده بودی ؟
- هيچ جنائيتی نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري
کردم ، و نيمی از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روزهاي آزادی ، مرا در نقليه
سياه سنگ (سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خویش بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم
آخر بايد زحمتی برای رویدن نان
کشيد ، شراب ، جرس و تریاک بايد
ضميمه هاي غذا مپوود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادی و سربازي از
قطعه نظامی فرار کردم و چهار
سده بقیه در صفحه (۱۸)

شما هم خبر شوید!

از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

ساریان زخمی شد!



شایعه بی بین هنردوستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می کند، چندی قبل یکی از راکت ها در همین پلان - اصابت میکند که خساراتی به شیشه ها و کلکین های آبارتاش و در دل دما میخواند و در نفع نش مرسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک میشتاب و تری سيات ابارتاشان او را به عهد سلامت میبرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای نامیل به دهنش رسانیده بلا را آرزو میکرد ...

ساریان با اعضای نامیل از این حادثه به سلامت میبرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای نامیل به دهنش رسانیده بلا را آرزو میکرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای نامیل به دهنش رسانیده بلا را آرزو میکرد ...

تراجم

روانه منزل انبیا اینده میگردد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگردد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از هوشها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم: زلی جان مارا کی میگذرد بگه خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان ...

شنیدیم که هنرمند خوب، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری رانوده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن، دویا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیا ها) قرض کرده ...

ناشناسی بجایست



با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می خواهد تقاعد بگیرد و به خانه نشیند ...

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعده با دارم جمله ساوون منی برانجست مباحه بی داشتند، متأسفانه خودشانرا در جیب کوچی هازد اند، که هیچ قادر نشدیم ...

حالا که پرسیدید

عابد رابع بکاش: س: چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتاش مکررون نمیشوی؟ ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راهاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف: س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میروند؟ ج: نشنیده اید که ((...)) که توبه ...)) س: چرا توبه هم تحصیل یافته و برد بار، خوب همیشه مراعات میکند و دخترش (خانم) را علیه من می شوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید؟ ج: جایزه، به داکتر روانی، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان: س: من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض شو، تا مراسم برآورده شود؟ ج: هیچ جملات نشوید یک پایه جنرال شور بخرید ... محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه: س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ... ج: هیچ کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ... زهره ایوب از میکرویان اول: س: تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟ ج: استغفر الله چو میگویند شاید گونه های شما غلط مینویسند ...

ج: اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب ...

س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟ ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی: س: چرا شمس الدین سوزان تخلص می کند؟ ج: به خاطریکه تیل بسودا نمیشود ...

فاطمه حنیف: س: چرا صاحب کار گور و درساوون چاپ نمیشود؟ ج: به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر اوبه چاپ نرسیده ...

سیمیا سروری: س: ایام توطئه اهرن شباب تصادف نموده است؟ ج: از بایسکلش خبر داریم از موتورش نمی ...

س: اکبر نیکراد کجاست؟ ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسته، در کابل تشریف ندارند ...

ساره ازلیسه حره جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکافیش کم نشر مینویسند؟ ج: شاید مصروف عروسی ها باشند و در موردش میگویند زنده که در بلارده هم به زارده ...

تعمیر

کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتي پيم
 اود سڀا د گهڙي ڪل د سڀا د گولونو
 به گهڙي ڪي د گولونو ترڪي
 د بنا پيمت بازار تود م
 د سڀا (هو) د سڀا د گولونو
 د گهڙي ڪي هيله به ما پوره ڪري
 زه ((ن)) غوتي م اود (هر)
 د لڙوني نه شاهد ه
 زه غوتي م اود ((سڀا))
 د گولونو گهڙي د جبر ولوتانه ه
 لبتنه
 زه غوتي م مهاگم د اوسني
 سهار دوزي به غيڙي
 زه د سهارني ور الڳ به طلايي
 شرڪي نازيم اود سڀا هغه
 غور پي لئ ڪل م جي د بنا پيمتو
 به اوديل ڪي توپيل ڪنوم
 زه د ((ن)) غوتي م خو
 ((پرو)) د لڙوني شاهد ه اود
 ((سڀا)) هغه غور پي لئ ڪل
 جي د نازم سترگي پي لئ ورتي
 اوستلاي شي
 سوڙيه
 بلي غوتير! دغه زمزمه بهه پيمتو
 ز قوله خود زمان د تميز فوز ونوتو
 د پره لزه رسيد ه
 غوتير! هو غوتير بهه د خرو لڙي
 بلڪيد له اوڳه وه!



به اوس بي بنا د ساتلي م
 د پروه لڙونه - منم جي زماور
 د دوزي د پيمتي غيڙي ججه مراد م
 م
 منم جي زما به خندا اود بوا د -
 حيل ائين تود پي لئ شي منم
 جي بنا پيمتو د اوديل خاوند ه د
 هيله نه هيري جي زه پي د اوديل
 اود ميانا نوڙه بهه لڙي ڪي تود
 وسات
 نه! زه د دي نازمين باغ بهه
 لئ ڪي چاوا جوم!
 اودغه دئ توده هنگامه چما
 باد بنا د پيمتو بهه برخه ڪري ده
 پوهنيم ((پرو)) د پروه
 د پيمتي لڙوني
 پروه - هغه پروه جي د لئني
 بنا د ڀر د گولونو ز غيڙي م دي -
 لڙي ته راپلي ده . اوهغه
 پروه جي د سولنده اهار مخي
 ته م زما دئ وڙي د نازيمه
 خاطر خيل د لاسونو اوزوڻي بهه
 سرو لڙو سولئي دي اوزه پي
 د اوسني هوس پي لئ باغ ته
 سهارني م . هغه باغ ته چسي
 پوڳاڻ خيله قانله پي لئ اري
 شي
 هغه باغ جي پهلان م دي -
 ((سڀا)) د راتويه سند رڳوڻي
 لڙي ز غولاي شي



شهر نمل محمد دين نواک

غوتير لانه وه غور پي لئ م جي
 سهارني ز م د مچوا غستلو پيمر
 شرب شو
 ز م غوتير بهه نازان بهه غيڙي ڪي
 ايوه اوهغه بهه لڙو لڙو پيمتو لو
 بهه جبر ه وه . خو وڙي مچو پيمتو
 د سڀا بهه سڀو بلوڪي سڀا
 نغاري اود سهار د لڙي لڙي
 زوڙي الڳو د لڙي فار ڪي
 انتظار ڪي وه جي ڪله گه پي د -
 سيد لوته رڳوڻي . غوتير پوڙ
 ڪم پيمتو بهه پيمتو د سڀا سره وڙي
 زه م زه جي د بنا پيمتو د بنا
 د لڙو لڙوڻي م لڙو لڙي مڙي
 د ناز برخه د ((ن)) د پيمتو
 لڙونه ده
 به! د اود لڙي پيمتو نه ده .
 بلڪه د پروه د وڙي خواله ده م جي
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -
 دي د خيڙي هغه م لڙوڻي م
 د ((پرو)) د پيمتو لڙونه
 زه پوهنيم جي د پروه لڙوني
 د زمان د اوستورا اوستوڙ تود
 تياروڙ ڪوڙو هغه راتيره ڪري اوه
 د لئ د سڀو وه سڀو بلوڪي
 لڙي سيد لوته تياره ايم . د
 پروه د پيمتو لڙوني هغه جي
 د دوزي بهه نازي هڪڙي اوهغه
 جي د سهارني زوڙوڙ الڳو غاري ڪو

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي :
- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمو
مجموعه .

- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
د مسد سر به ډول .

سید رسول رسا سرخیره پر پورتنیو
ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
ژبو به پوهید ، اوبه روانی یی
په د غوزو خبري هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
وچس له ویش خخه وروسته په
افغانستان کور د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتی آتسه و .

د یوشمیر غوکړنی یی چی د فیو
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
د مثال په ډول رانقلو :

خدای زما او ستا خوږ دي .
مونزه د وار به بنده گان یو
ته به خه باندي مالک شوي
مونزه ولی فقیران ییو
ته د خدای د لوی حکمی میراث
خوړ شوي . موز شوو ز یی .
اوس مسجدی موستا به درد یی
چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خا تلی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرو لومسو -
لیت په غاره درلود .

سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) ، ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .

سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید و نکي کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیا کاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
مخانگری خدمتونه کړی دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتتسی
تیلیفاتی مجلی په اداره کی چی
(نن برون)) نومید به کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان
د پوستو یی تعلیل لی اود د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په کلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیید .
پلاری میا محمد سعید نومید .

خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
بنار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اوبه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او وریس د پوهنی په محکه کی د
بنوونکی په حیث وگمارل شو .

سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لومړی زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوبه مخانگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچی و اوبه
بنوونکی کی به لومړ نیوزده کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبنبار
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا
 مونس همینگی من قصوات انسانیه
 ساز من بودند - بدن را با اندام
 دوست میداشتم اورای من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگانش چنین نمیبود ز پراهمین
 محبت های بی حد و حصر او
 بای آن لایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مستم گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت : اینبار قصه یک
 مرد گوش بده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجله
 زده به نظرم رسیددانه های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی منوشتم ، داشتان
 منوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زبانی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد ، شعر ی
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد ، اگر می نوشته ، یک وقتی
 مینوشته خیلی هم خوب مینوشته
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد
 بگورزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،
 اسکلت بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک بی صدا
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
 های من برام قصه کرد ، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

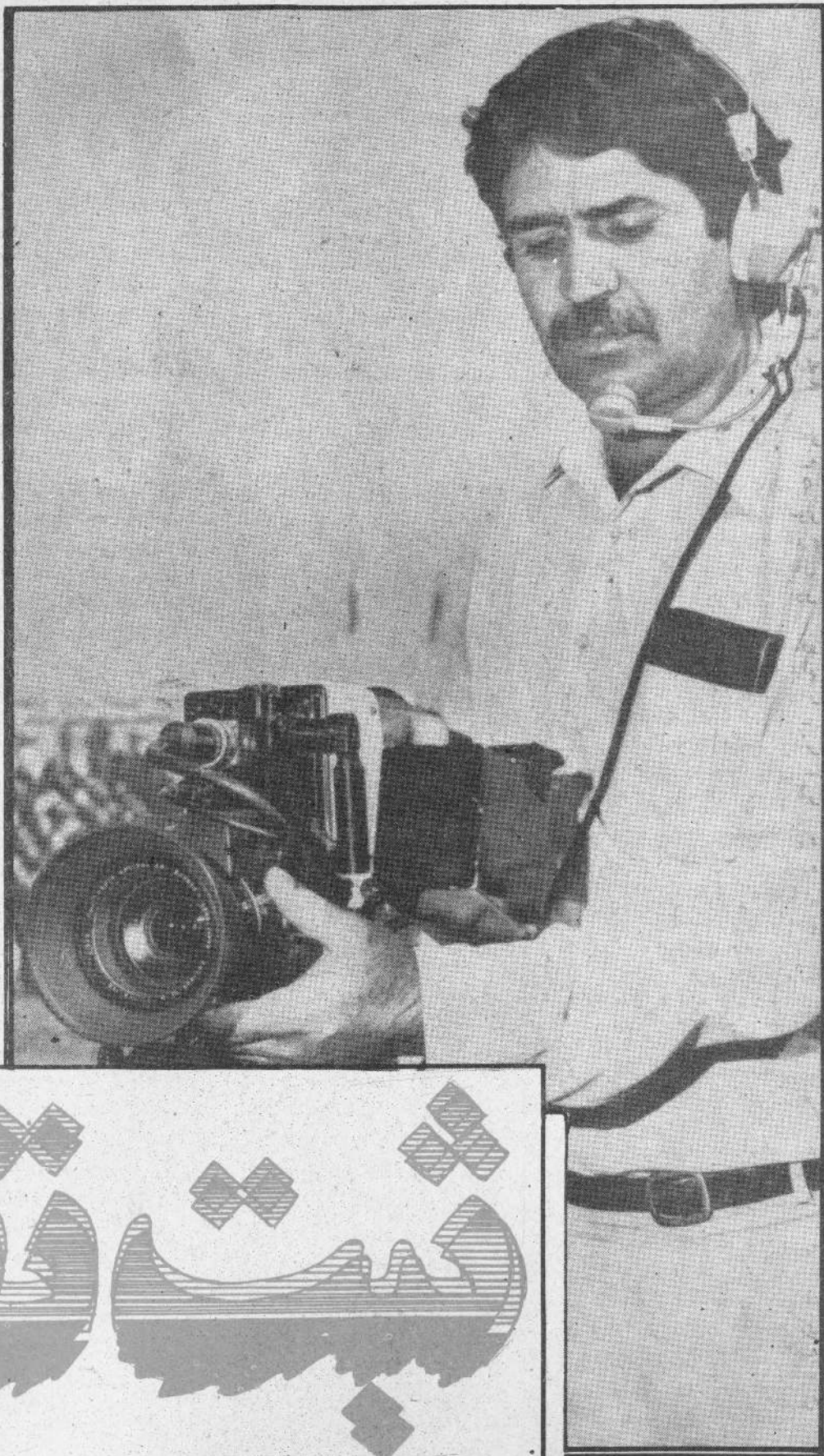
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 روهای مذبذب او لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود ،
 رازی از یک دره میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 میخورد ولی من میفهمم و می نوشتم
 شاید از غیبتش و وقت ترس

مستول و بارمن بود، بدین مصداق
 سید دوستی **مستول** گسرد
 ولی نمیدانست که من **مستول**
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانستم
 در صد امتراض بر نهادم و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین **جایز** را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من **جور** هم
 کوچترین بهانه از او **میکردم**
 بالاخره با هم از **دو** **گرم**
 من موجود **مضروب** **مستول**
 بودم. یکسال **مستول** **میکردم**
 شد که احساس کردم **مستول** **گس**
 زناشوی برام **مستول** **گس**
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه **مستول** **گس**
 سخنگویی **مستول** **گس**
 ولی در عوض قلبم **مستول** **گس**
 عشق و محبت نسبت به **مستول** **گس**
 میکوشیدم مرا خوشحال **مستول** **گس**
 نگه دارد ولی من غرق در **مستول** **گس**
 زار غم زار و فاده **مستول** **گس**
 آرزو داشتیم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد **مستول** **گس**
 گیرای ادبی جلو **مستول** **گس**
 و برانگشت هنر **مستول** **گس**
 گوید. این همه **مستول** **گس**
 موجود تخیلی بار آورده **مستول** **گس**
 پیوسته در حال **مستول** **گس**
 رابطه و پیوندی با **مستول** **گس**
 زنده گی نداشت به سر **مستول** **گس**
 خلاصه در جهان **مستول** **گس**
 میکردم. خانم به **مستول** **گس**
 چکترین علاقه بی **مستول** **گس**
 عشق و ولایه او **مستول** **گس**
 من خلاصه **مستول** **گس**
 کم کم احساس کردم که **مستول** **گس**
 وجود او برام **مستول** **گس**
 میگذشت. **مستول** **گس**
 چون من بازن **مستول** **گس**
 کند آرزو داشتم **مستول** **گس**
 باشم در حالیکه **مستول** **گس**
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سرو کم. آنشب **مستول** **گس**
 اودرچی رویای خوش از **مستول** **گس**
 اشن فرورفته بود که با **مستول** **گس**
 عقیده ام را اظهار **مستول** **گس**
 نخست خیال کرد شوخی **مستول** **گس**
 ولی همینکه دانست در **مستول** **گس**
 خود استوار به شدت **مستول** **گس**
 خود را بهیچا هم **مستول** **گس**
 که خواندن و نوشتن **مستول** **گس**
 ولی من فرهاد زدم **مستول** **گس**
 منخواهم و تو نمیتوانی **مستول** **گس**
 فرزندی بدینیا **مستول** **گس**
 پاس و اندوه گفت **مستول** **گس**
 میدانی که نفس از **مستول** **گس**
 او به تلخی **مستول** **گس**
 اودر شوره زار **مستول** **گس**
 تا خبری نداشت **مستول** **گس**
 پرداخت مهره **مستول** **گس**
 میتوانست بدر **مستول** **گس**
 هایش به التماس **مستول** **گس**
 فغان و سوگند **مستول** **گس**
 شان لغتا نکردم **مستول** **گس**
 برهم نهادم **مستول** **گس**
 بایرتو زهر **مستول** **گس**
 کرد از ستر **مستول** **گس**
 را از تصمیمی **مستول** **گس**
 نبودم. او کجا **مستول** **گس**
 من روی مخالف **مستول** **گس**
 پس از کسی **مستول** **گس**
 شد. مراسم **مستول** **گس**
 صورت گرفت زیرا **مستول** **گس**
 کسی نداشت بد **مستول** **گس**
 فوت کرده بود **مستول** **گس**
 بدین و توتوش **مستول** **گس**
 به عنوان مهره **مستول** **گس**
 چشمانش از **مستول** **گس**
 محضر راترک **مستول** **گس**
 من بودم و **مستول** **گس**
 و یکشت تصورات **مستول** **گس**
 خانه ورق **مستول** **گس**
 میکردند.
 دو سال گذشت **مستول** **گس**
 بودم که **مستول** **گس**
 به غیب نگاه **مستول** **گس**
 واقعی و تلخی **مستول** **گس**
 بودم. تا آن **مستول** **گس**

عوض شد.
 يك شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر در **مستول** **گس**
 آسمان مستانه سرد **مستول** **گس**
 نهادند و فریاد **مستول** **گس**
 نور چراغ های **مستول** **گس**
 ایستاده بی روی **مستول** **گس**
 د لیدری ایجاد **مستول** **گس**
 یکی از ایستگاه **مستول** **گس**
 موتوریوم تا **مستول** **گس**
 منظره دل انگیز **مستول** **گس**
 مرد **مستول** **گس**
 شد روشن **مستول** **گس**
 را روشن **مستول** **گس**
 به سرو گلشن **مستول** **گس**
 از سراپایش **مستول** **گس**
 وقتی مقابل **مستول** **گس**
 زده گفت: **مستول** **گس**
 است؟ به **مستول** **گس**
 شب بود **مستول** **گس**
 بجه. فکر **مستول** **گس**
 را بد هم **مستول** **گس**
 شد ولی اود **مستول** **گس**
 راس خارید **مستول** **گس**
 منظره **مستول** **گس**
 گفتم **مستول** **گس**
 شما هم **مستول** **گس**
 در حالیکه **مستول** **گس**
 می انداخت **مستول** **گس**
 گفت: **مستول** **گس**
 بعد **مستول** **گس**
 چیزی نبود **مستول** **گس**
 باشد **مستول** **گس**
 بی میل **مستول** **گس**
 خودم **مستول** **گس**
 سگرت **مستول** **گس**
 تی تعارف **مستول** **گس**
 بود **مستول** **گس**
 آتش **مستول** **گس**
 طرز **مستول** **گس**
 که **مستول** **گس**
 سگرت **مستول** **گس**
 به **مستول** **گس**
 گفتی **مستول** **گس**
 خنده **مستول** **گس**
 پس **مستول** **گس**
 روزها **مستول** **گس**

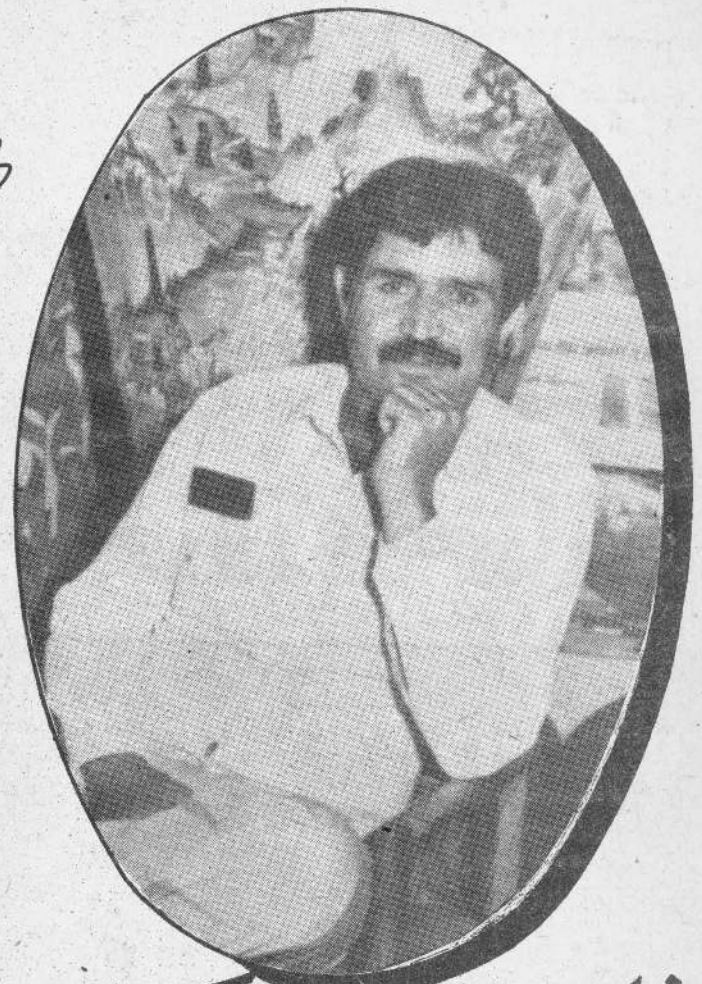
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را **مستول** **گس**
 ساخته است.
 یقین داشتم **مستول** **گس**
 ولی از حرف **مستول** **گس**
 هم چیزی **مستول** **گس**
 خودم **مستول** **گس**
 نشان **مستول** **گس**
 بالاخره **مستول** **گس**
 چشمانش **مستول** **گس**
 دوخت **مستول** **گس**
 نگاه **مستول** **گس**
 بستر **مستول** **گس**
 که **مستول** **گس**
 شهر **مستول** **گس**
 لحظه **مستول** **گس**
 میخواستم **مستول** **گس**
 دیدم **مستول** **گس**
 يك **مستول** **گس**
 قلب **مستول** **گس**
 آن **مستول** **گس**
 درك **مستول** **گس**
 سوم **مستول** **گس**
 او **مستول** **گس**
 تم **مستول** **گس**
 که **مستول** **گس**
 قرار **مستول** **گس**
 مبدل **مستول** **گس**
 شده **مستول** **گس**
 دل **مستول** **گس**
 زن **مستول** **گس**
 بار **مستول** **گس**
 بود **مستول** **گس**
 حکم **مستول** **گس**
 مرد **مستول** **گس**
 از **مستول** **گس**
 وکل **مستول** **گس**
 در **مستول** **گس**
 بوی **مستول** **گس**
 بود **مستول** **گس**
 به **مستول** **گس**
 مطمئن **مستول** **گس**
 با **مستول** **گس**
 ضربه **مستول** **گس**
 یایی **مستول** **گس**
 و **مستول** **گس**



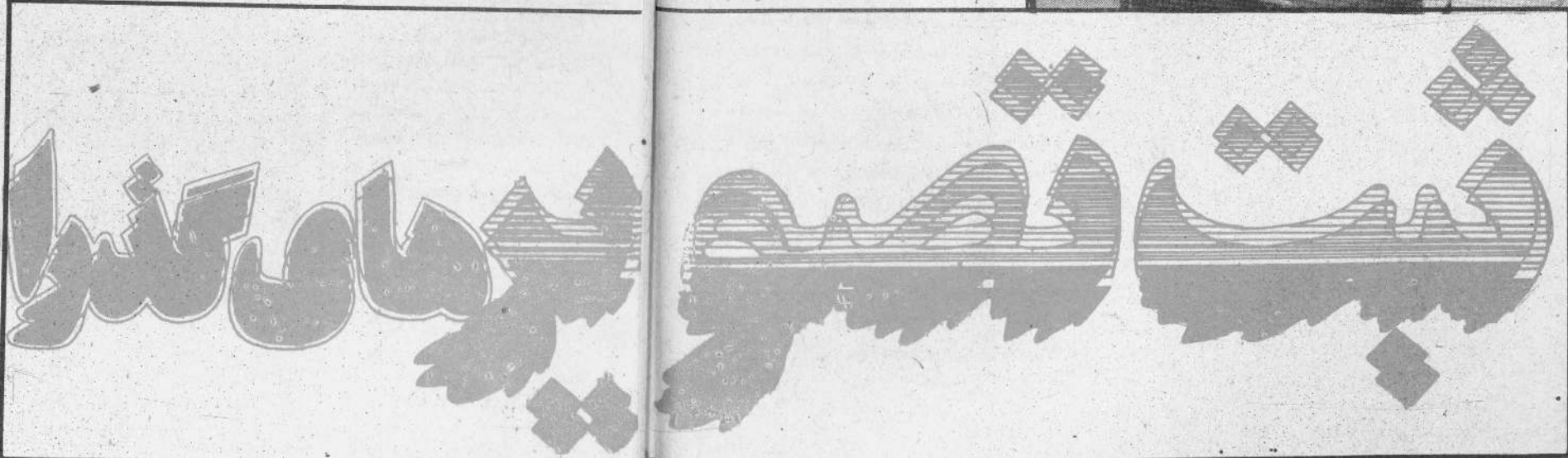
و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلمبرداری می‌نشینم که از آنجا ز
 کارش همچون عاشق دلباخته می
 برآید و به خصوص هنر فلمبرداری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در این
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ
 (اهل هرکجا که باشی باز هم
 افغانی استی) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده
 و پگوری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چقدر مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه می
 به داخل رهنماییم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری

مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون



پا فاروق زرننگ



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروآن در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود یوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود یوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفت :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میرسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همینگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در زدن تان دارید ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در زدن هیچ تصاویری نیست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود
 ندارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی زاید اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم .
 * پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. -
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگ اهل هرکجا که باشی
 بی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

درد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی زاید اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم .
 * پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. -
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگ اهل هرکجا که باشی
 بی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعي، الکوليسم، عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکوليست است که سبب تشوشات در نروم هاي معياري سلوک و روش شخص در محيط زيست، خانواده، جامعه و مرصه، کار شده و همراه زيانهاي براي صحت خود شخص الکوليست و آسايش و آرامش ساير اهالي ممي باشد.

از نظر طبي، وابسته‌گی به الکول، يك حالت بيماري و غير نورمال است که شخص از انصر استعمال زياد و متداوم الکول، سرانجام به مرحله مي ميرسد که خود را ناخبر به استفاده از آن ميداند و اين ناخبري به علت احساس نشاء و يا خماری و هم براي جلوگيري و کاستن اضطراب رواني و يا تکليف طاقتفرماي جسميت که در نتيجه ترک و يا عدم استفاده

از الکول به وجود مي آيد . وابسته‌گی به الکول چي گونه به وجود مي آيد ؟ طوري گفته شد از اثر استفاده از الکول در يگرگونيهاي منحصر جسمي و رواني ايجاد ميگردد که آهسته آهسته اين ديگرگونيها شکل ثابت را به خود ميگيرد . الکول در مرحله اول به انداز کم، تاثيرات آرامش بخش تسکين کننده، نشاط آور و تسريع کننده و فعاليت هاي رواني را دارد به همين علت کسانی به اين گونه تاثيرات رواني الکول نياز دارند و به آن مراجعه ميکنند که با محيط زيست خود تطابق خوب نداشته و يا بينظمي هاي رواني از نوع Neurosis و يا تشوشات شخصيت داشته باشند . اين گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و بگاه از الکول برونم هاي رواني خود را ظاهرا حل ميکنند ولي سرانجام به مرحله مي نرسند که از اثر ديگرگونيها ايجاد شده، جسمي و رواني به

وسيله الکول ناگزير و ناچار بايد به صورت مرتب از اندازه هاي زياد تر آن استفاده کنند که به اين ترتيب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود مي آيد . در ايجاد وابسته‌گی به الکول محيط زيست شخص، سايل تربيتي، اعتنات، عقايد مذهبي، خستگيهاي بيش از حد جسمي و رواني، موجوديت ناراسي ها و صراحت رويي شديد و يا خفيق و متداوم نيز اهميت دارد . البته عوامل نوري نيز در ايجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند : وفرت الکول در محيط و دسترسي سهل به آن، استفاده از الکول به قسم تجزيه بي به وسيله نوجوانان که يکي از امماي خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و بگاه جهت به رخ کشيدن آرائي خود و غيره الکول مينوشد طوري که ملاحظه ميشود عوامل سببي وابسته‌گی به الکول، ناگون و فراوان است که معمولا

به سه گروه يعني مکتورهاي اجتماعي، نيزولوژيک و روانسي ميتوانند هنيئاً شوند . الکول سبب چي ديگرگونيهاي در رطوبت ميگردد ؟ الکول سبب تغييرات و نسي نظمي هاي مختلف ميتا بوليک در اوزان نروم انسان ميگردد . بالاي ميتا بوليم و يتامين هاي گروه B خصوصا ويتامين B1 تاثير کرده و در نتيجه زيان هاي منتشني مختلف در سيستم عصبي مرکزي، سيستم عصبي محيطي و سيستم عصبي اتونوم از آن بس و وجود مي آيد . تاثيرات سؤ آن بالاي جهاز هضمي به شکل التهابات معده، سرطان هلو تغييرات در جذب مواد غذايي ظاهر ميگردد، سخت شدن و پيدا حديد هجر، حادثه ناگوار ديگر بست که در نتيجه زياد اشغال صبه به صورت مداوم از الکول استفاده ميکنند به وجود آمده ميتواند . الکول سبب پک سلسه تغيير غير قابل برگشت در قلب

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به
 وجود می آید و تاثيرات
 (Toxic) توکسیک و مسموم
 کننده الکول بالاي حشرات
 دماغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax
 مصروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و تغییر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بینانه را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود گاهی (Autocritic
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی ، واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری و عیبه علاقه را به خود میگرد ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات مسموم کننده الکول
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات ، سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مکه رست و
 خفایت میگردید و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظم های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصیت مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته استفراف
 در صورتیکه نشاء خفیفی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیاد
 دست آوردن نشاء آشکارا
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، شارخون یا بین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیه قلب ، سرخچی سردردی
 برو زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بسه
 اجزای فوق بی نظم های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشارباین تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحال و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از



ارزغرت

دلپ کمار مردی



ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

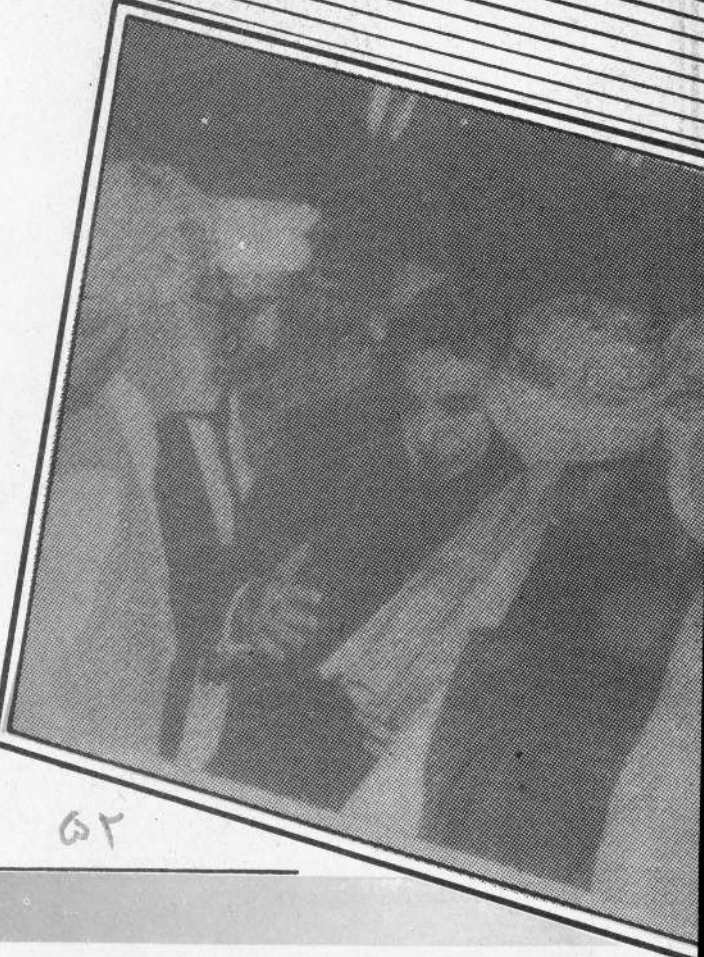
به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایس شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست

آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .

اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهیه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانات داشته
علا در سینمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تخیل
و هنر سینمای هند شده است ؟

پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سیمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تا حال نمیدانم چی کارنامه یسی
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل
کارزایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری ربه حیت مادر وان دیگر ربه سمت پدر میزد بود. از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میبود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میبود، بازم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوس، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولس حکم تشیل و برنسیب تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود، یعنی هنرمند به (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میزدیم در فم مادری میبود، با خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر فم خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا مخل کارش نشود؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فمیی متصل می شود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود.

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست. فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و با پیروی از اصول (پراگما - تین) آرزو می کردم وارد عرصه واقعیت ها شوم، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانند؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر می کردم. وقتی وارد معرکه فم و سنسما گردیدم با همه وفوفای کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فمیی نشوند و شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پی پایند نبودند، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید.

ولس من فکر می کردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گسر

از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند... فلم های تجارتی اگر در سنسما به وجود نیاید، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی، اورا نمایشنامه چگونه ممکن است او را نمایش بدیم.

اینجا مطالعه سوسپوزی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگراف مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبوم.

روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر.

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد، ولس در کاری که دست میزنم، به شغلی که متصل میبوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه بسازم. به گونه مثال: در صحنه های، یک هنر

پوشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند، این هنر مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

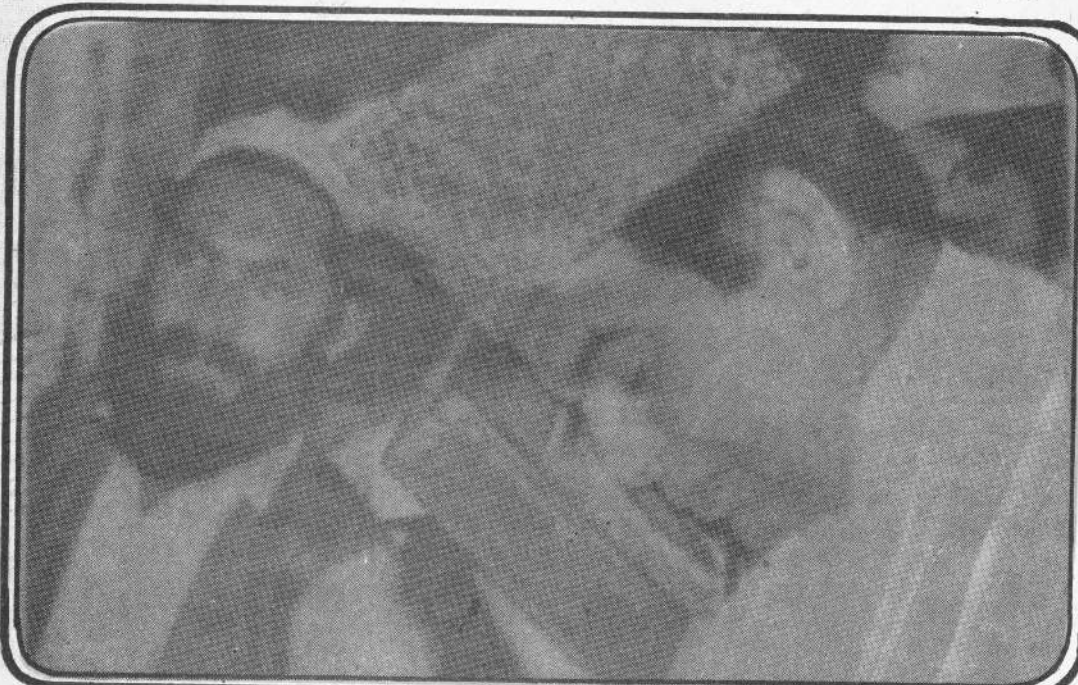
لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است، باید از این پده ها، هنرمند، کارگردان، گروه مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند.

لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما و موهای سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند... آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبورد... برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسما که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلسا بعید بود، ولس او در گینودن، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت.

من از اوتصمیمت نمیگم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم، ولس از روزیکه خود را شناختم، تا همین لحظه با همین تلقی و پدیرش وزنده گس کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ما ستم که احساس میبوم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده می شود، وقتی انسان مناظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید. من با این فرمول، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶.

موهای سر به نظریا و خودم، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقش خلی استوار دارند، هر وقتی در برش آن اقدام میبوم، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی در کبیر میبوم. شاید این موضوع روانسی باشد، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حاصل میبورد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیبورد، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کبیر فلمبرداری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه آن را در یک نقطه تمرکز دهد. ولس در این کار هم اندیشه

دوستی کیسه بیری

نوشته: صلاح

دختران کیسه بیری از خود دفاع میکنند!

سرگد شتاند م.
 - چرا اقدام به کیسه بری کردی؟
 (دوست کیسه بیری بودم و به تشویق یک صنفی ام بنام شیلا شروع به کیسه بری کردیم چون خوردن بودیم بنده نمیگردد. آنها اگر به جنگ مقامات میرفتیم ملت مامیکردند و تا حال این مسله را دست دار و دامه اش میدهم)
 - زیاد ترین بولیراک تا بحال دزدیده اند چه مقدار بوده است؟
 ((شصت و پنج هزار افغانی))
 روم رابه طرف ناد و گردانده میروم از چه وقت به این سوکیسه بری میکنی؟
 - باشرم میگوید: زمانی که هشت سال داشتیم.
 - شوهرت میداند؟
 ((بله میداند))
 - زیاد ترین بولی را که به سرقت برده ای چند است؟
 ((شصت هزار افغانی))
 - بعداً سوال را متوجه هردوی شما ساخته میروم:
 شما چگونه جیبهای بولداری می بول را تشخیص میدید؟
 - ناد و میخندد و روکی میگوید:
 ((فکر نبود که بیشتر گفتم از هشت سالگی تا حال این کسب را دارم))

بقیه در ص ۱۰۱

شوهرش سیلانی است او هم بنده است و ناد و خانم هم برای بار سوم همراه باروکی بنده شده اند. وقتی در برابر بالایی جوکس امریت محبت میشینند روکی بسا خنده های بی ادبانه می خواهد خود را تیرته کند و ناد و باختیار سکوت ترجیح میدهم طرف صحبت وکی را اول انتخاب کنم و از او میروم.
 - میخواهم اول از زنده های ات قصه کنی.
 ((بترچی))
 - من زورنا لیست استم.
 ((به من چی))
 - چرا بنده شدی؟
 ((دزدی کردم))
 - چگونه گیرت کردند؟
 - بایی حوصله می میگوید: «مثل دفعه قبلی گیم کردند»
 - چند بار بنده شدی؟
 ((دفعه بیشتر وقتیکه چهار هزار افغانی را از جیب یک زن - بالا رفتم، نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم بول رابه من بده در غیر آن به گیرت میدهم و منکه بول را به داخل موزه ام - جابه جا کرده بودم برایش ندادم نگران سرویس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سرحدم بست و حبس کشید و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند هردوی شان بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال عمر دارند دوست دارند زیاد بخندند و زیاد هم هوش بگردانند در صهای شان اصلاً تاثر و زنده ای را نمی یابیم هردوی شان در محبت زنانه توقیف استند.
 یکی روکی است که زیاد زیرک می هراس، برووی حیاست در قیافه اش از شرم چیزی نمیباید از جویدن ساجش با صدای بلند می احساس راحتی میکند کسی از مقبولی خود مضروب و از همایرت خود در کیسه بری بخود می آید برای پار سوم به جبه حبیب زنی و کیسه بری بنده شده. مجرد است از فامیل بی مسؤلیت در برابر فرزندان، سر بلند کرده چشم به دستهای افتد که به گونه پر جسته یک قلب تیر خورده و نام ناد و خانم لکوی شده در میباید که بادوست در برین وهم مسلکش زیاد صمیمی است.
 نام دوستش ناد و است، نام اصلی اش ناد به و او را خواهر خوانده اش روکی از ناد و خطاب میکند، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است، شرمند و لهه سگرتی و کم حرف است، میخواهد مودب باشد اما همیشه تصویرهای داغ بی ادبی را بازگو میکند.

دوستی کیسه بیری
 کیسه بیری کیسه بیری
 دوستی کیسه بیری
 کیسه بیری کیسه بیری
 دوستی کیسه بیری
 کیسه بیری کیسه بیری

آب و هوا و طبیعت انسان

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و وسکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابتدا چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تأثیر طبیعت

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بداند درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسایم خوبم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی نابخورزش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حس ترد عالم بخیلی نتوانند بود .

حکایتها و بیانیها

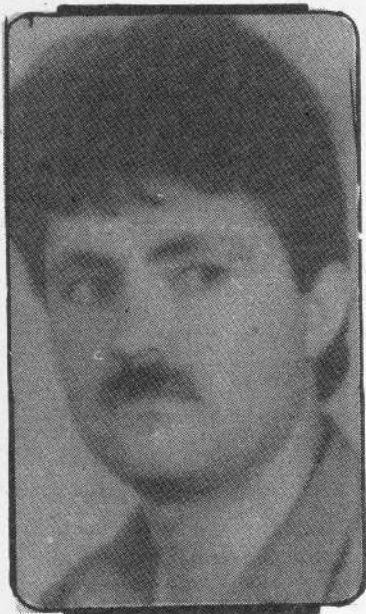
راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلانکس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

رتبه و سوره

در لطایف الاشارات که از زبان مرقان تا لیس کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیلله دانه می به خانه می کشید و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بی حاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سواس شمم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

د و گیسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینیوشی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آبه های مهربانی بود
 به برگ هرادای او شمم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم بگزینمست
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبزیمست
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ

ومن
 این بسته بازجهیں یک تاریخ
 یک آیمین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد په
 جریدو، مجلو او روزنیزو څیړنو کې خپاره شوي او وینونکي یې
 دده د شعر وینو لویې مجنونه هم (المسخر
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوي ده له وطنه
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي.



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسې
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم
 بې فېرته!
 نه دي خوندي و
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشې بېرله تاسره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفې رايه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خستن کسره
 تاجس خيال د جدايي درلود په زړه کسره
 له اوله دي په محان ولېسې مېمن کسره

کيد

د اتم چېسې
 پرېسته هسې
 د شنه سوري په زناکې
 لويه شوي
 بنايسته بې
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو درې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خيال شغه

نوټ زما دي ساقې ياخه راته نه که بېمانه کړه
 په غوښتو بېمانوې له خپل بمانه بېگانه کړه
 ياره هسې مې خمار کړه چې رگ رگسې ميخانه مې
 د دي عمر عمر ترې تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان مې واره خپل شول ستاد عشق په تخيل کې
 د جامونو په کرنگهاري لويه مته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستې کې ما هم غرق کړه بېغښو کې
 چې توفان شې په توفان کې توفانې مويارانې کسره
 هسې شانته مستې غواړم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستې مېلې سر شوم ما بد مته د پوانه کړه
 په بېالويالو مې هل کړه په نېغونېشومې ښکل کسره
 د گلپانو په شيند لوراته سازه گلخانه کسره
 د عمر وړو ارمانسې مې وچو شونډه و ته مې گسوره
 ساقې جگ شه بېالي برېز ده خمخانه رايه بمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وينه وينه خپل شسې
 د مستان په خيبر له عشقه نغمه لويه زنده انه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زیستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X با کی خوش‌دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تن چی رانقش‌کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زهی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .



در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیشتر از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند، هر یک
زنده گی جداگانه ای داشته
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمند انگلیسی
زاده به جهان گشود. پدرش
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دوست می‌انداختند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد. وقتی برای اولین بار به
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود. پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت. زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس‌انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد. الیور نیز ایمپه خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر-
د بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او
گفت:
- درین دنیا بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد زنده بودم. آدم‌های
کاملاً ابله‌ای که هرگز اتفاق بدی
برای آنها رخ نداده بود و آدم-
های کاملاً باهوشی که ازین آدم
های ابله. ابله تر بودند منتهی.
☆ خود. این موضوع را نمی‌دانستند
این دو شخصیت متضاد و در همین
☆ حال بهم پیوسته. بر حسب تعادف
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست
انان چنان‌نریشه گرفت که یک زوج
☆ فراموش نشدنی را تشکیل دادند.

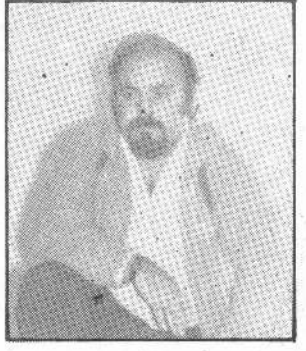


اخیراً فلم حدیدی را محترم
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-
دانی سینماید که سناریوی
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارند.
درین فلم که بیانگوانعمیت
های جامعه ماست، هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش‌آفرینی نموده‌اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰
- می‌گفت: (بیزش می‌خواهم)
...
X برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید ؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین.
X یک راز را بگویید ؟
- این که من ازدواج نکردم
الم
X زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا
ریخ اند. من مردان جدیدی
را دوست دارم.
X در زندگی دوباره تان
آرزو دارید که چی باشید ؟
- یک مرد تابه مردان بیجا-
موز که چو گونه با زنان رفتار
کنند.
X بهترین دوستان ؟
- خداوند و او...
X قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است ؟
- قصه خودم.
X یک جاشدن را تعریف
کنید.
- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
۵۹

سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته‌ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش-
منست. موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر
دارد.
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش‌آفرینی کرده‌اند.



بیتا و بیٹا

۱۶





وچيداميد ريكله صفحه ۵۸

۶۱

دانشگاه فرهنگ هنر

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

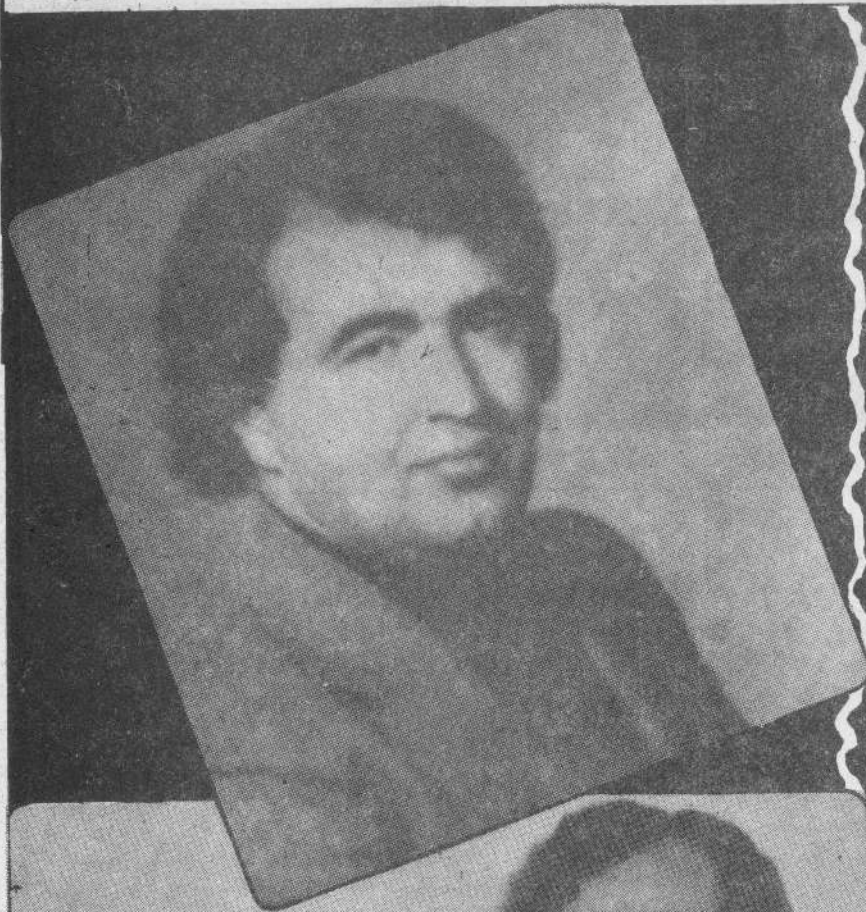
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چی گونه راهی را گسید و در فرجام هموای مرگه انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهیده بود بروی هرآنچه
 ناملایمات درزنده گی داشت
 لبخنده میزد، مرگه رامسخره میکرد
 ودرآینه چشمانش تصویر آینه
 روشن جاو دانه نقش بسته بود
 از همه چیز صحبت میکرد به همه
 چیزی اندیشود جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
 بنده از راه رسید لبخنده در
 گوشه لبانش خشکید و تصویر
 آینه درآینه چشمانش شکست
 وامروزکه یکسال از مرگه اوسنگذر
 نمیتوانم بخود بقیولانم که
 همایون (رازبان) آوازخوان
 خوب کشورماد یگر درمیان ما
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که
 همایون رازبان دیگر در میان
 ما نیست، درست یکسال قبل
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
 های ساعت از عدد دو گذشته
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب
 سرد ریخت تا فراز راهشان -
 روشنایی باشد زن و فرزند او -
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
 براه دقیقه هارا بر میسرند و
 همایون آنان را بدرقه میکند، او
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
 مهربان زن گره میخورد، خوشی
 زاید الوصفی در رگها پشمید وید

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواننده که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگذرد. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد این خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت.

نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهر، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم.

تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت ویا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنبیک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرم شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

... از (دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانم نامزدی را تمویض کنم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عسرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پیراز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د پگشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عسرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهاییکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با درایع مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و در اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس از من بپا بی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عسرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. (بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - کمترین من موجود به شهنشاه بودم، نتوانستم مناسبات بدیده. با محمد رضا تا آخرین نفسم منگ از بیماری (تیپوز)) رنج میبردم. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عصبه (۹۵)

روی آورد و بیرون رود ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم
را به جای خوشی و صیقل را به جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟

آن چه برای برهه ها ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هاد در مراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهه ها چنین
نبود . بدین لحاظ معیار واحد
تمدن و برهه وجود ندارد .

برای انسانی که با هنر نقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای او سعادت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود ندارد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده می نرسد ، غریب نمی خورد .
او که صاحب نظرات ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود ، تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در باطن

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بینش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش ویژه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیاهی آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
ند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تاملند .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهرت
دهی که به خاطر بیرون خود ،
کاخ شاه راترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
زیبایی ، زیبایی است. زیبایی سرو
خبر به اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردیم ام))

به بنداشت من : اگر بگویم
که خبر به خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مابری -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیاهی زیبایی ، آن را بیان میکنند.

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
ماده ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بهره اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نفع شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه نه آکاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقول تر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور نسا
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد
برای همه خوش آیند است ، اگر
میزیمیمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .

زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک -
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی
زیادی یا نیت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزدیند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتواند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خردمندان بدین باورند که ؛
(مهربانی زینت نیرومند است)

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و ویران کننده ، احترام
میگذارد .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد ،
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، بانوی برتر
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خودی خود ، احترام بر انگیز است .
ابراز کوی نم و باران که بی
هدف در بانهای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخسی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابر ضخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخ خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال

وسپری را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .
برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیسز
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگذاشته شد ،
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیسز
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگذاشته شد ،
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریب روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوان در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریب بعمل آمد لادن بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



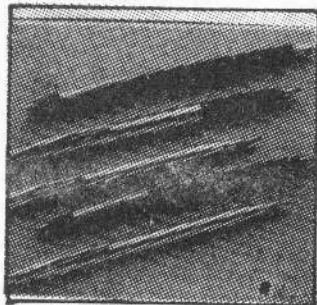
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، درعکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر - خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیع وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم. ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه‌گری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش‌های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن‌ها سعی می‌کند تبار، زنده‌گی بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش‌ها عبارت از مجسمه‌ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد. انسان بقای حیرت‌انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است؛ اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی‌تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می‌بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی و لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده‌ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده‌گی انسر - نیست. ادبیات بدون خسته‌گی کلمات و یا نشادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می‌آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم درهند باقیست، اما از کاخ - های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده‌اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست‌های ساحلی حفظ گردیده‌اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده‌ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است. بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا ناآگاهانه، هنرجهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده‌های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیساند. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم. یکی از شاعران معاصر گفته بود: ((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)) الهه تابش نور سرور است که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سیا نشادها یاد گردیده که سپاسی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب مییابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبای مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند. ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل مستر با زنده‌گی بخش حقیقت را، با زنگنه‌گی مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرامری به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال: تال تیتال دارای ۱۶ مآثره یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Barline یا بار می شوند. (تا-ون-ن-نا)

تیتال: ۴+۴+۴+۴

۱- د-ن - ۲- د-ن - ۳- د-ن

۱- د-ن - ۲- د-ن - ۳- د-ن

۱- تن - ۲- تن - ۳- تن خالی

۱- دن - ۲- دن - ۳- دن

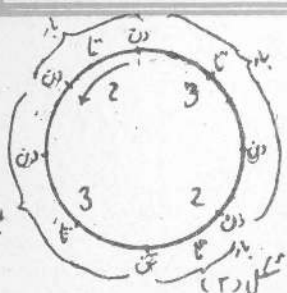
Sum یا (نا) اول به نام سم می گویند که قوی تر نسبت به دیگر مآثره ها نواخته می شود. گفته نمائند که تال تیتال به سه چک هم یاد میگردند. چیتال دارای ده مآثره یا ضربان چهار بار است.

چیتال: ۲+۲+۲+۲

۱- دن - ۲- تن - ۳- دن - ۴- تن

۱- تن - ۲- تن - ۳- دن - ۴- تن

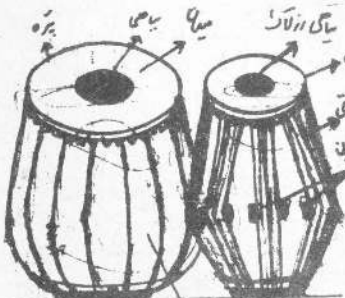
هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده می شود.



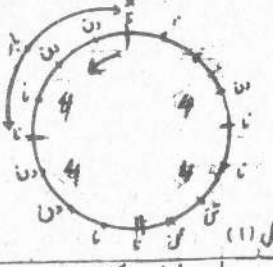
طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را یکپوخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نباشند چنانچه ساینکل تیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله مآثره ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین مآثره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی مینماید. علامه چلیپا مآثره اول یا سم (گسر) است.

واکون دو تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تیتال



طرح اول سیکل تیتال

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنسی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدینده نظام شمسی که حرکات و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و با طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یاد مآثره بی است. اگر بخواهیم این تال ساده و مآثره بی را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول (دوب و دم آنرا (دوب)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیث واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست Pulse-Route حساب میگردند.

بعداً در انواع تال شما الفاظ صد ا داری معنی را خواهیم دید، مانند: (نا، تا، دن، تن، کن، دگی، تنی، دها، دهد، دهن، تنگ، گن، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگس، تو و غیره و غیره) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک مآثره یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال مآثره است و هر تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار Bar یاد میکنند یعنی تعداد چند مآثره نظریه خواص تال داخل یک بار گجانیده

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آمو - سیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند به عکس آن. بنابراین در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مآثره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بداخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالیق Talig یعنی چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک چویی اختراع گردید به نام Khod-Tala خود تال.

بعداً انواع دهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد که البته موضوع تاریخ دهل ها خیلی وسیع اند، حتی محققین هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمیایم.

برای اینکه یک بارچه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آساز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضرب نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام Sum سم یا گسر یاد می کنند (ضربه اول هر تال را به نام سم یا گسر یاد می کنند). ضرب های متداول تال باید با ضرب های میلودی همزمان باشند و اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب . . .

کشت و مات .

عارض : مدیر صاحب حالا خود کار مرا اجرا کنید !
مدیر : معجب آدم شله استی ، نزاکت راهم نمی نفس ، بیشتر دیدی که باختم و جگر خون شدم ، در وقت جگر خونی هم آدم کسار کرده می تواند ؟
عارض : پس حالا چطور کنم ؟
مدیر : فردا بیا .
نوشته : احمد شکیب

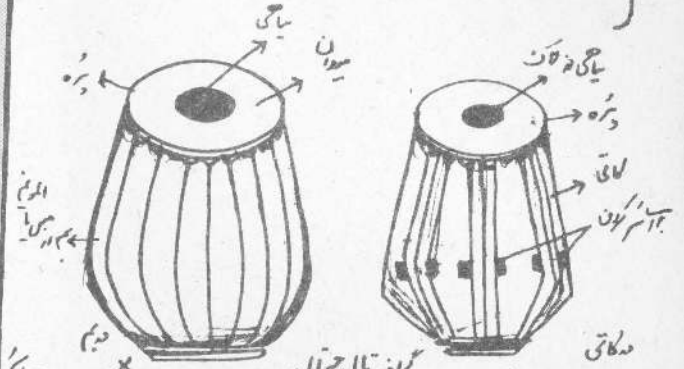
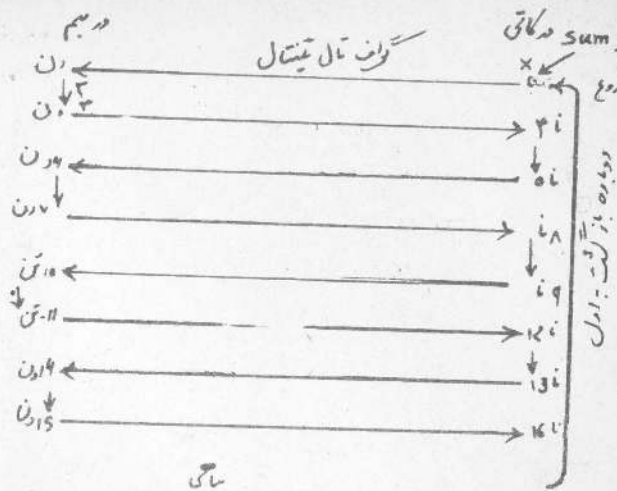
بچه به دفتر آمده بودم ، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود ، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپهت تبدیل کردم .
مدیر : اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم .
مامور : مدیر صاحب این هم

دوگانه های بدهم چسپیده



ورزش شنا و اسکال سواری انجام دهند .
لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند : ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما توافقی نظر داریم اما اگر به ما مطمئنمان داده شود بدون این که یکی از ما ندای دیگری شود با عمل جراحی از هم جدا شویم ، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم .
لاله ولدان از ناحیه سینه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون دکتران ایرانی و برخی از دکتران آلمان که آنان را معاینه کرده اند ، هیچکس جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیل نکسارده اند .
به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند .
در این دیدار لاله ولدان صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده کی آنان موجب شوند تا دو کشور جهان امکان جدا سازی آن دو را مورد بررسی قرار دهند .
دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز زند و قنادند فعالیت های مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضربه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود . تغییر داده اند . استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقیس یا طبله نوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگ د یو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برد است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامری و فوق العاده مشکل است . صرف بخت در بعضی محافل موسیقی دانان حریف می و استادان فن و برای گرفتن استاد ی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگرد . (بقیه آرد)

ماتره سم یا گرباید همزمان با سر اساسی Home-note پاکه سرچ نواخته شود . تمام ضربه های دیگر مثلا در تیتال به جز از ضربه های ۱۳-۹-۵ که در فوق بیست Bar-line ها یا خطوطی باری نشان داده شد با فشار عادی وضربه های ۱۳-۵ کی با فشار تری ضربه های ۱۳-۵ کی با فشار تا بیلاب هاراجد اکتد وضربه شماره ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار خالی دست خود را کمی در ویس کند و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و نشان میدهد . این تغییرات فشار در تشخیص ضربه ها در نقاط مختلف زمانی در داخل حدود سایکل تیتال به هنرمایی منحیت کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهند . از همین سبب است که مقیاسات زمانی دارای هنر گاری به صورت اختصاصی در موسیقی کلاسیک به آکادمی روند .
مثلا در شکل خیال ((نوع موسیقی کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان



ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی داپر کردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشورهای
سراحد آرم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنون اظهار داشت
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات پاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مدال طلا ، چارکپ نهمانی
و تند پرنده های متعدد در رانیه
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله
کلب شخصی را به نام افتخار
گرفته ام ، خوشم در هر
این که تمرین منظم ، شمار
از جوانان ملات مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که در این
مقام اول گردیده اند ، هم
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .

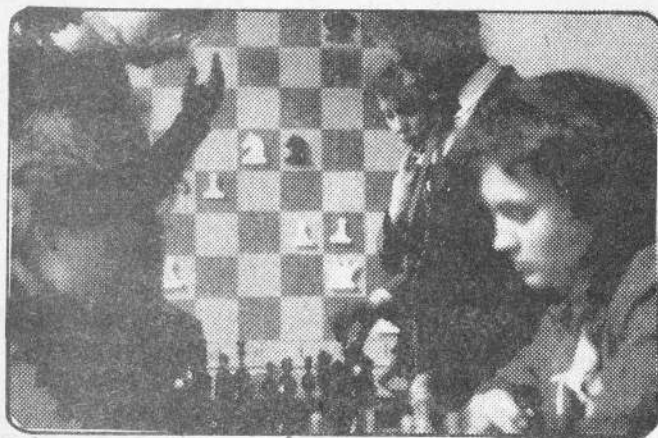
بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

اسپار تاکیاد هیوین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوین) بولده مسابقات اسپار تاکیاد هیوین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد پده ل کاربونار با زاینالها ناصله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرچ باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات بهترین طرچ بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سوسی در ۱۲ دور پایان یافت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرچ میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش یافت مارگریتا طرچ باز جوان



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همسایه بر تگال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئینو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به درهانت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به درهانت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه یافت.

در فرجام آرزو دام کسه به تهنات متداوم خود زهر نظر تهنان سرج به هردو تهم ا دامه بد هم وب خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کب و چندین نقد پرنامه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنت بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمونم مسابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی می کند در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال فردم هم تانگون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلی کم حرف است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدری یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن يك بوتل شامپووي

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید بود و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به هکس های زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

چندک ششاعلی

هزارنکه بار کتوز موایبجاست نه هر که مشوه نماید سکرتری اند
 * * *
 صراحی چون شود خالی جد ایپمانه میگردد
 که ما موازیم تیل ونمک من یوانسه میگردد

 چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده
 که آمریشت میزش عشقبازي را بنا کرده

 مه قربانت شوم ای سونسی بوش
 که ما مواز نظر گشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ريك اداره كاري داشت و در مقابل ميز مامور موظف نشست پس از چند دقيقه بی اختیار دست به خنل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وي شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.
 مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رنج اند پت کیک میکم.
 ارسالی:
 محمد ظریف ظفر کوهرستانی

چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تود انسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من
به قرن بهست بی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدن و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...
ارسالی: خاطره پورزاد



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر این که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده

اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر این که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته

کرده اند (سلام سنگی).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست؟

است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده

خدا حافظ.
عارض: مدیر صاحب، ورقه

عرض مرا اجرا کردین؟
مدیر: کدام ورقه عرض؟ این

بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز

آورده بودم گفتی که فردا بجا!
مامور: به زورچی کشت دادی

عارض: مدیر صاحب!
مامور: بالاخره مدیر صاحب یک

سوار پیش شدی این کشت خود را
پت کردم.

- همه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،

اینه قبل را حرکت نادم.
مامور: بسیار عالی اینه مهم

بیاده تا تیرابه مفت گرفتیم.
عارض: مدیر صاحب، بسا

معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...
مامور: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا

شده پاتی خوب بهر صورت، اینه
دفتر را درخانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینه
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...
بلی!

مهربانی بفرمایین!
مدیر صاحب، تلفون برای

مها اسک!

شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعطفی مایه بدل
شده است.

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این عنعنه
است، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور ناله است در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند.
باید بینیم که چه گزارش مید-
هد.

رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد.
که ۱۴۱ + ۱۴۲ + ۱۴۳ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد. شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد. و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گرم او را چار پلاق
به زمین انداخت.
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ کیلومتر در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحت
یاب شدند و به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند.
ارسالی:
احمد ولید امانزی وردک

ریا عینا عمیری

آزار ما جمعیت آیین منست
تیرنگه و نریب مذ هب و دین منست
بی رشوعی واسطه کاری نکم
چون آمرشعبه یار دیرین منست
در هر طریقی که بهیو باری بود ما سببه
ایستاده زین مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تیل است
باشعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر چوری سبب می گذرد
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری
بابای بهاده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسم نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست

تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این یک لب نان را خنیمه شمم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کسیه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



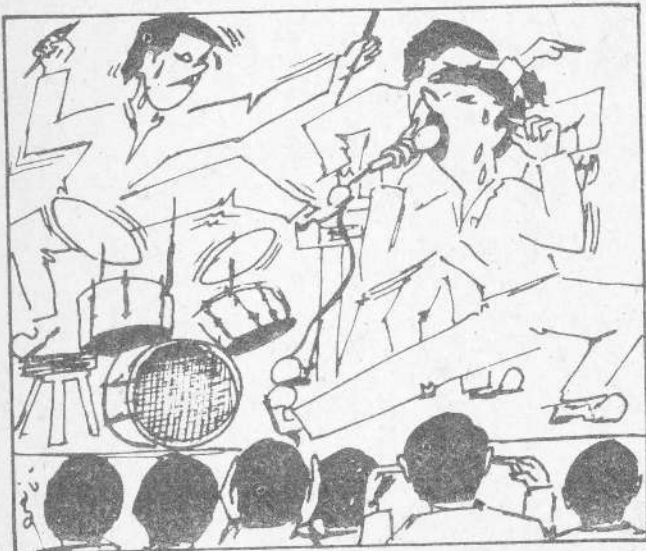
جلال نورانی:
به خاطری که حق الزحمه یک ماهه
طنزهایم (۲۰۰) انعام نیسی

نورانی صاحب،
چرا ایقه لافر استین؟

رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي دراز
روي گشتانده انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كود عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر کلانم تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر کلانم (بزني بهادرا) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشد .

✘ پدر کلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرچ) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

✘ پدر کلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر کلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر کلانم (داستان) مينوشت بدن (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

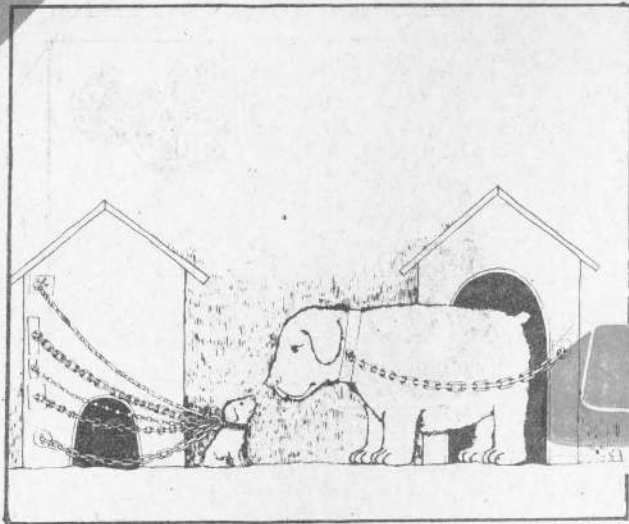
✘ پدر کلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مكتب ها
انتخاب كرد .

نوشته: منوچهر احمد منوچهر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د رموسیقی به برك دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شماعه برك دانس
کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک ده پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحة بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید يك آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شماعه حبت يك شاگرد
مستاز آيا هراز درس به کدام
رشته دیگر مثلا ورزش و یا موسیقی
سرکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دام خصوصاً به
کرصول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب روای ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تئو میز یا سو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز ده .
 - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړی یې ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د واردي اوسا دې کتاب سر ته کېښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېس خورلې وي ، زه یې راوینم . کوم . اوسې کله د مازد پکړخلور .
 - نهې چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 - دوهم تنه چې د پور خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهمې ورسي خوب ته د چرک خوب وایې . د دفتر خوب د نهمې مزه داروي لکه زه .

چې یوه ورځ په دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوینم کړي ، نو خداي خبر چې تر کومه به ویده وم .
 - زه مامور چې د دوي پناه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباخاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دي . . .
 - خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنه شې په ورځ مې سهار په دفتر کې سره میز کېښود او خوب ورې م ، کله چې د شنبه پناه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تندي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سپلیو ، طوفانولو ، تیگو ، تیگیو او چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

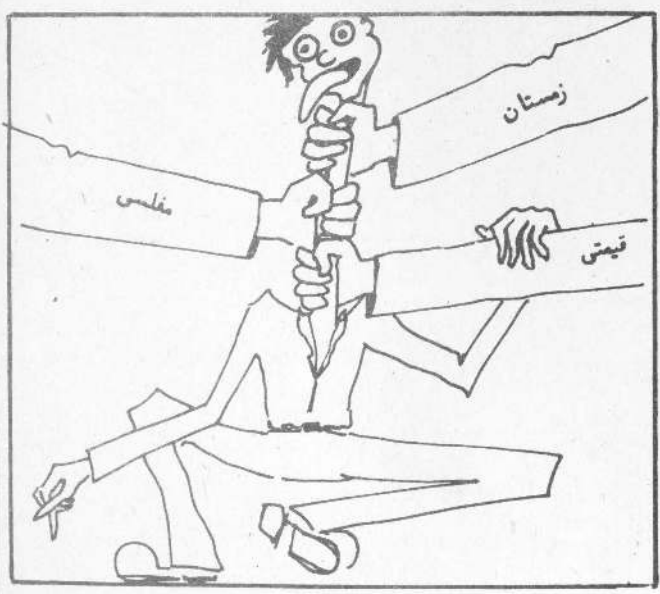
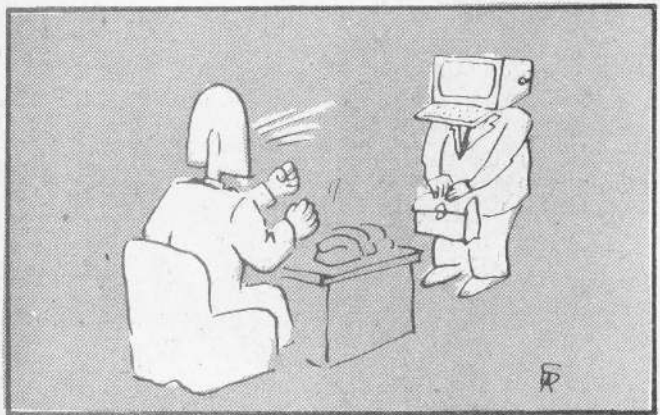
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبره کړې ده . خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . اوازونو بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصین . . .
 خبریال : آشهز باشی صیب دا خبره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خبر علمسی پراخ لید نه لري . . . کسریانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوړوسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ . کچ رامنځ ته کړي . د دې له پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ولسو کې د نرڅونو لوړ پد وځه ونیول شسې .

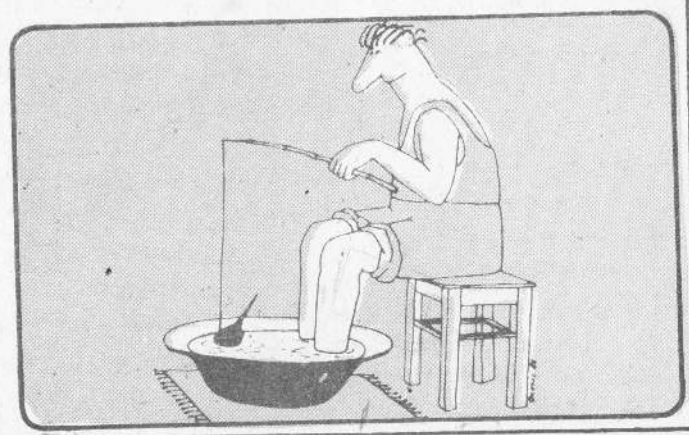
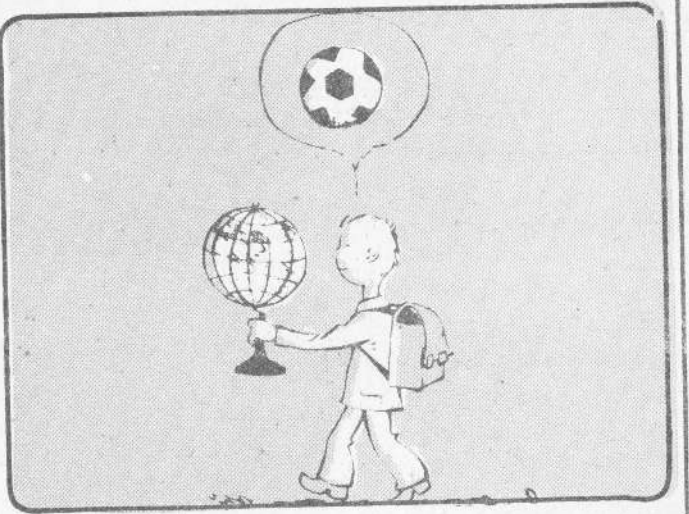
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د پنجاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د ارا ته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم علمینی خا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خبر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پخوا دي ؟
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پيري کوي

آشناګله دا خصوص مالکیت څه ته وایې ؟
 - خصوص مالکیت هغه دولتی موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر څو کید او پوري ټول یې د یوې کورنۍ فرې وي .
 - او خصوص متشبت جات - ویلی شو ؟
 - خصوص متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش پرته دخپل خصوص متشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .
 - چې داسی ده ، نو دا خصوص بانګه څه شې ده ؟
 - خصوص بانګه هغه بانګه ده چې د پورته ذکر شوي خصوص متشبت په وسیله راټوله شوي وي .
 - دا څو د رسره وینله ، څه دارا ته وایې چې خصوص مشورا څه ډول وي ؟
 - تاته زما له پلره خصوص مشورا داده چې نور د نسی خصوص بونستی مه کوه ، بلکه چې د نورو په خصوصیاتو کې گوتې وهل ، د اینو خصوص خلکو څه خوښیزي .



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای فراد دي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بچسې .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حسابا حاد نسی یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرنولای مې د پکونه او کاسی چې بچسې گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارائه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، فوق میکند)

۲- مهره های خوبتر هرچه زودتر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و رزق جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

مبادا : الف) حریف تان سواری را

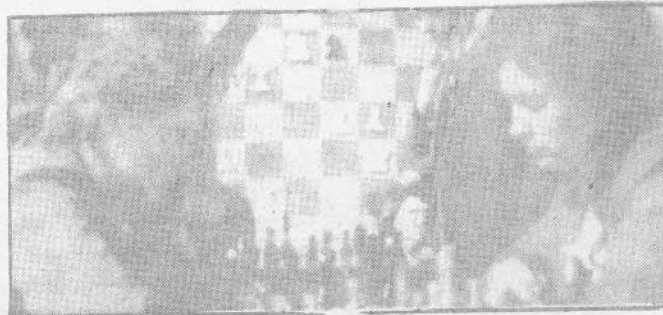
بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدید را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدید می شود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان را به نحو نایبندیده جا به جا شده است یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودین وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارائه خواهیم کرد.



قدیمی‌ترین شهر

نایت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آر ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصبا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدوود حیات گشت.



میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانعصر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره (میراث) غواری د چامیسات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وراندی شود سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وپیژندل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خیره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی به (۱۹) مخ کی

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش می تازد ، گویسی مسلط کسانی اند که : ((درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت بی دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سنگان نیزیک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند (هدف تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان - شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر می رسند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان راه سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هر اسان تر - چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کاروخانواده کسی دیگری بلسد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و میجویند به اقتصادی آن روند مسلط

بانی به (۱۰) بقیه در صفحه

سمنگان

جوانه یی



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟ زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی . باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

و ماند و ماند ، و همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گامی تاهنوز ضحیل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوه بارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهم شناسی یافت ؟ باری ، در چند سده اخیره گویی رنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تاثیر از این جریان مسلط ، نتواند بود . اما از دهه اخیر که میبایستی چشم امید ، داشت در پیشا که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است ، مابه جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بیرون شود))

فرهنگی

فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

سرمه‌اند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قایلیم . شویم . زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی برهائی عشق را کسبی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دسته رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنزان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجر ، نخست سبد زیاد مسی بود و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساسی بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف نمیکند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخوریم ، به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناپذیری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناپذیر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حصر و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میکشود ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپهرو دام ، به دور یک نقطه چرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات (Psychoses)
در مرحله دوم و سوم الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، بر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغات ، رشه و حالت متو-
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تهج شدید
روحي و حرکی قرار میافته باشد .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
ضرورت به محافظت جدی بود قهقی
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صدا های تهدید آمیز و تمه کند
میباشد ، شخص الکولیک این
صدا ها را میشنود بدون این که
و تماماً صدا های وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن رابه دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درک
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر
ترمی سازد ، یک چنین در کسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست آن ها
راه رابه سوی غنای روح مینماید
هوشدار میدهند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درک
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر مبنای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درک این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبویم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزی که داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای تمه کند ،
تهدید کند و غیر را می شنود
کممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست نمیدهد .
۲- هذیانات سو ظن در
الکول ها :

نزد شخص یک حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل خوردیده و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است یک مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۳- بیماری کورساکوف
ف (Korsakov) : که از
اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و به تشخیص orientation

بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانای هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف های وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردان های یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کار های ادبی و بر اساس آن، پیوسته می شود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکرگون نیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز با به قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه گاری های خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوجوانی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالیان بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار است در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، بر اوست حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینمایتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراض میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه ام و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سندی تحصیلی هم ندارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شویید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، زنده گی میبایم دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که بعد از داران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کس دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند . من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (پنسی فزنی افغانستان) داریم . این حرف ها در ذهنم از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام .

آن وقت حرف ها رفته ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است . ولی همه این خاطر ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زونو - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجنا)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام . من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا کران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق روزی ها با بهتر گویم دوست داشت های شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند . فکرملم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و یا او دوست داشت . در هر حال - یکنی به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشدند تا بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست . انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا ی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاهت تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود . آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجنا)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یسی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست . امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصیل، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهای به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است . سیرا مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود در بدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها را اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنرمندان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیسکیوت (!) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، بازاری

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات دیپلماتیک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امیداد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخورد جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کارپراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیراد را دارد ، حتی این امرگوش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دیده اش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهرسم با وقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گروموسیقی استراد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطبعمانته اش میباید که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر از زنده گی میکنند . اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم با سخ مقبول خاطر را میبایم : - (شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منسز بدید میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتمه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاورد را شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را امیداشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لید بر است))

- آهنگهای دری تا نرا میزد پرفتمند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان را به تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تئیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ممتاز برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای راناد بدیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دانم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیهننده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالاییش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

((اگر دهنم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

((دست دادن در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد.))

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراد در کشور ما چگونه است؟

((دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ ((منی)) و هیچ ((تو)) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

((بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تئیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه به علاقه مندی بدیده اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروپ گل سخ موافقانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

((مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهه های بلند با مطبوعاتی دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

((من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلهای کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

((آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟ - ما دم که خودش در شعبه تئاتر و تمثیل راد بیچو تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم - کار هنری تانرا دوست دارم؟ - (دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که د جا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورځي چې په دې جرگه کې شريک شي. دې د خپرونکي په بلوان دې پرېز سرې ته قناعت ورکوي. په بحث کې د آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورېن تندي د هرچا خپرونه غوښتې نيسي. د خپلو خپلوانو اشنايانو تهوس ته هميشه ورځي، اوسې تکلفه معاون دې. کم وخت چې کله زيات ملحد شم نو خپله راشي او راته وايي: کماله خهر دې وي د پښ دې قيمتي شونه دې وينو چېرې چې شنه بنگاري. هميشه په دوستانو گوزي او بې واره ورځي او د چا ننگه نه گوزي. چې بلاني نه راسي نوزه هم نه ورځم د دې. خپلا لاتوزلي نه دې. دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده او هرڅوک چې د ښه خوي خريد اړه دې.

عالم خان ماته خواب راوړه او زه يې وغوښتم او راته وي ويل: چې کماله ته پوهېږي مادي مادته شي د پاره راغونښتي يې ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم. ده ماته ويل چې کورنۍ کې من نورخلک هم شته چې زه يې سالم تـ وليم. سالم زمانوي د پريد حيا خښتن دې شايده د اخبره زه ورته ياده کم مانه به وشرمېږي او حال پراته ونه وايي. ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مي لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده. عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پښې چې سالم بموان دې، په خپلو خپلوانو، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهېږي چې د ده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکوښې خوښېدې چې ورته خپښې وکړم. خويه هندی ارمان کې لاره او د ارمان يې ترسره نشو. نو کماله بچيه ته مې راوغوښتي چې په سالم بموان پوه کړه او د دې خبرې خواب تزي واخله زه به په انتظارم. ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا (پلرونه چې زامنونه وروڼه کوي نو زامن پوښتي، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملې کړه او د اکار سالم پورې څه اړه لري. عالم خان - کاکا راته وويل ته ښه وايي خود هرچا نظر بيل دې زه کولی شم د اکار وکړم او سالم ته د دې درضا نه پرته د جالور وټوارم او په دې يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړه په دې به په کې هيڅ ونه وايي او زما ارادې - احترام به وکړي دې حق شناسي زلي دې خزوه د اکار نه کم زه حتما د ده رضامعلوم او بيا د اکار کوم. ته به ورته په دې پوره ښه وجه د اخبره يادوي، وگوم کماله چې څه کمال لري که نه، نسوم خودي بچيه کمال دې او ماته د سالم په شان گران يې. ده - خبره تمامه کړه او د پوره کې ورسره ناستم. زما او د ده خبرې تر پورې روانې وې. مونږ د وار و خبرې پداسې حال کې وکړې چې هيڅوک نه وو او يوازي د مجلس يادې ته ورسيد. وخت پوره شو او ورته رخصت و او خيست او لارم. په ليار کې په چرتو سرشوم او په دې پورې فکر لاهوشوم په لوي مسند روڼم شو چې دغا - پري بته يې نه راته معلوميد. ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخې ته ودرېده چې د ده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو، او دې راضي وېد. ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته نواړو او په دې يې قبوله کړې ده د آرزو سره سم به هغه رضامند حاصل کړي شي؟ د ده د مسود په شان به دخلکو قدر دانه وي که نه؟ نه چې داسې معاي مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي گانه ونه شي چې خبره غومره رسوايي ته ورته او زوندي وچې خبره... بيا به مې فکر بلي خواته لار چې د اخبره غټ مسووليت لري که ښه شوه خو ښه او که نه پوه وږخ به د سالم د لوي گيلې سره مخامخ شم او راته به ووايي چې د اخپښې خواته راته کړي وه، زه به بيا د گيلې بمقابل کې څه وایم. ايا د اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهميت کتل به کار دې بيا په مې وويل چې څه چې وي وي په (مخه قسمت ته به يې حواله کړو. خودي خبرې به اجا زه

زانکه او معان به راته بد ښکاره شو. او معان سره به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه د پسر گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار. د ژوند خبره ده کمېښ نه دې چې زير شي او وي غوږوي د پلار خبرې به يې رادخه شوي پښه نيولي به شم، چې څه وکړم! په چرتو، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلتاوه. چې کم وخت چې زه سالم وروڼم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي. بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي، او سالم د هغو زلمونه ووچې په دې خبره خو - شحال شوې واي. زه هم پوهه جاله کې ناستم. چې د وتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

مکونه برېښيد. د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو. او د خيال د نياکې به هيڅ لاس ته راغله. معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوخه ترې جوړ شي. د ا به مې زړه کې وگوزيد. چې د دې خبرې سلا مشوره د کلسې سپين ز يو سره ښه ده. د دوي فکرونه پاخه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي. کله به مې معان سره وويل چې د کلسې سپين سرې ښمې وگوم دوي - پورې به دې خبرو کې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي. چرتونه نه وه دلې، دلې راته برېوتل. عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم. ليار راته ورکړه شوه. د اکار يې دا وښود پاره -

ميراث

وکړه او کښينا ستو پوښ ته موکتل آخر خبره ما ياده کړه. چې نور - کله مونږ زانلي يو ستا لسور د عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي ده په برگه آواز وويل کومه لور زه خو غوښتې لرم مشره يې (بدي) ده د دې خبرې سره يې وويل چې (بدي) مې ورکړه. آواز يې برگه ووزه په دې آسانه خپښې حيران شوې ناخايه مې ټکان پوخو کوم چې ویده يم او راوښم شو. ماشکر ووست او معان سره مې وويل چې خدايه شکر! چې خوب وواو د الاغوره په خوب کې به نور گل واوختم. شپه سبا شوه سېا ناري وکړ او د سالم ليد وته مې ليار لټوله او خبرو ته معان برابروم. ښه شيبه چرت کې ناست يم چې گوم له ورايه سالم يوازي راوړان دې د پرخوشحال شوې او زړه کې مې وگوزيد. چې مجب تصادف چې غواړي. نو پرې واورې سالم رانژدې شو زه مخې ته ورو جگه شو، رضير مو سره وکړ او - کښينا ستو. زه باخيدم چې چاي تيار کړم ما کورکې د سالم درانگه ووييل زه او دې دوه خوازه - دوستان سره کښينا ستو د سالم سترگوته کتل او ورته به خبروشوم سالم به ماته حيران وکتل سالم پوه سرې وو د سرې د خبرې نه يې هرڅه معلومول. ماته يې وويل کمال روکيه (څه دې زړه کې گوزي ما ورته وويل هيڅ! سالم ووييل نن بل شان ماته گوري ما بهانه وکړه د ده راته وويل خبره به پتوه څه دې اوږدلی دې، زموږ - شحال شوې، چې حاجت پاتسي نشو. چې زه د خبرو مقدمه کښينم. په دې کې چاي راغي ما چاي بياله کې واچوو او جرگه شوم او د ده مخې ته مې کښينود

تجربې خاوند دې د زماني تودې سرې يې ليدلې دې په هرڅه پوهېږي. هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزې ماته فضل هم معلوم وو. دې هم ښه ملگري دي. په لارگې مې فضل هم بيد اکر او - معان سره مې پوهاي روان کسر او نيخ د شريف ماما د پري تـ ورسيد. د شريف ماما په کور کې وو. خواب مو ووييل زه راوت. شريف خان ماما د قبح او ولس سپينې پري دي، ښه منلی سرې دي، مونږ سره يې جوړ په خپرونکې ل او کورته نفوت او ناري يې راوړ. زه او - فضل کښينا ستو مافضل په ټوله کيسه پوه کړې وو. ناري مو وکړ شريف ماما، ماته وکتل او راته وې ويل چې کماله ليار دې غلطه کړې ده څنگه راغلي، ايله، بيله ما ورته وويل څه وکونا چاري ده. کارونه د پريدې زه د خپلو مشرانو په قد پوهېږم خو... شريف علما مخ راواړاوه چې کماله فضل دې څنگه راوستلې پري خوله سره - ښکاري نه، فضل وويل ښکاره شو، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره او د دې خبرې دي. او - او د دې، او د دې کيسه لرو. شريف ماما ويل هرکله راشي هره کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي. مونږ مجلس برابر کړ او - دې خبرې ته زما دوست يې تا بايد چرتونه وهلي واي خو... ما ورته وويل خو، نه غواړي پلار دې خواب غواړي او واي چې د سالم مورچې مړه شوې ده زما د کور حال خراب دي. دې جوړ شوياله يې کښينود او وي ويل چې کمال روکيه زه هيڅ نشم ويل خبره د وخت نه پخوا ده زه لازم گم چې شريف خان ماما سره سلا وکړې هرڅه چې هغه وويل بيله به يې ماته روايي زما خوښه ده دې خبرې او د شريف په ويلو ماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه او دې د وار ه تزيو معايه پورې پوهاي روان وو. دې مې رخصت کړ او زه د شريف ماما خواته وځوښيدم.

خبرو لانجو غوښتي پرانيستې شو. شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کار اموستې مساله ده دې کې غوږ به کار دې. خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکړ چې زه به دې خبره کې پوره غوږ وکړم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم. ښمې پيرې دې خو... په کار يې تيزي - پيرې دې خو خبره ترمن پورې ده بايد کله قد مونه واخلوته چې ښه مو وښوښي. مایې خبره ور برکړه او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه ده پير وځنډل نوراته وي ويل چېس د داسې خوبونه خوابايد هسرت. واخلو اکر چې تاد دوستي به له نظريات جرت او سودا، وهلي ده، بيا هم پښتانه واي چې غواړه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابر کړم او بيا به د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه ديد ه زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره درې ورځې مهلت غوښت چې په درې په ورځ به د شريف ماما احوال اخلاو او د ده سره به پوهاي عالم خان ته ور وچوسې د عالم خان خواب ووايو.

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فر کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نژدی کلی اوباندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم اویا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نژدی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلسی ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن اویوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویل د پاره د پرخوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا یوه کورولو بانو د فیهل خوا حرکت نه گاره به دی نژدی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپنی د پاره یو مناسب راته ښکاره شوایه زه کی مسی د شریف خان ماما به پوهه امین ووايه او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووايه باخید و .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکره ده هیخ ونه ویل مونز پوه شوچی چوپدوالی به رضا دلالت کوی . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا باخید راته وی - ویل چی کماله زمانه دی وی سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاگاد اخوخه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چرتونواوهغه د خوب کیسه توله پیل کړه ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چیسی آخرخه (ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لیسو خبره وکره رلاسی بی راولد کړه زه بی د لاس نه ونیم، زما لاس بی ښه زور کړ اوه وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی: امین ، شاباش، به رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ، زما خوښه ده عجب بیا دی، مناسب بیا دی اوس نو د جرگی بند وسته او ترتیبات برابره چی یوخو نغره جرگه وویلی و وگور چی خه کړی ۹ .

زه باخیدم د کلی کور سینه زوی می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لید ولسی ته جرگه ما ور بر کړل مچی عطاخان تنه لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکره و د دی خبری د پاره دوه نغره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی یوه جرگه درتلونکی ده . به خپل کور ، زامنو، خپلوانوسره سلا وکره . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یوه جرگی کی د خیرود پاره مشر ویاکل شو . د تولیوظیفه معلومه شوه چی خه وخت عالم خان کاگا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونږ درانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونږ انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده، جرگی حرکت وکر . عالم خان - جرگی ته مخ رار اوری ویل پوفقی او کامیاب راشی (د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا یوه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اوب پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فویتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی مشی وشوه . کښناستود چای ، لاولی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول، هرخه خلاص شول . مونږ د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاره او ټولورته کتل . به دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پیره معانی غواړم د کوم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور ، لور کور کی ورسینې نوبیا بی خلک غواړی ، غوک بی کور کی نه ساتی . مونږ راغلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ وستا رضا ده که نه ټدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :- چی عطاخانه خه وای مونږ جواب غواړ وجرگی به گوه غز کړ، هومونږ جواب غواړ باید چوپ بانی نشی یوخه غوړوايه ! ... لیاړ هم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل، چی تاسو درانده خلک بی ټ کام مزان بی، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښنه اکر دی چی زه بی ردولی نشم . زه خه ووايم زه به کور کی یوه لورم ما خپل لور چی ((ازی)) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکره . د جرگی د خوشحالی په رسم یوخو ټ زوی وکرې . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ به لیاړونه پوهید و یوانانو هرغره ویل عالم خان ته مو (هوکه) وویله په کور کلی آوازه خیر مشوه . هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخیستل شواود واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان دوستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د لیسو دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو نای د عالم خان کورته راغله، سالم خوشحال معلومیده په دی چی خپنی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تول جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونږ جرگی ته راخوښت راغی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و لیسو متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و لیا تا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تود دی همداسی بی زه تور دی په لمان د پورتنی ولس خپل پښن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هخ چی خلک ولسی خوی بی ولسی لیرید سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی لیرخه دی اولکه مارتاویزی اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و چی به کور کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی ورومکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو، پاروشتیا بی زیاننده چابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کارونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورغ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان سړی ته هم صد و راغی دعایی ونکره . به ولس کی خوله به خوله خبری گزیدي اوما ته هم هرخه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورغ به ورغ زیاننیز اود سالم د وستانتوت هم گواښ کوی . ما یوه ورغ فضل ته وویل چی صد و تسور دی یو دی په خوښی کله (ازی) نه وه فویتی صد و خولن کاله پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه خه به فیه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمی بی بی حیاء دی ، لیسو بی داچی د دی ټولو سره سړمی علنه دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د یوخوتو . . . سره ده چی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وي په راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي بنده به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شم او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زامن يې قوم يې رادمخه
 شو چې صدود د اجراء تونکر کې
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ پورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زماني
 سپړه د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلې . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 ليده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وي او د سالم د واده اوږه -
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وي . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسين غاړې ته
 نژدې په جبهه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليارکسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کيده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سين نه
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په نري ليار د خپل ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مري د باره مويوکتد -
 معان سره و احيستونم و چې
 د پېښې معاي ته ورسيد و نور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کيدل په دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښودل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سينه مخامخ کيده
 دده يې گناه مري هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواصوسو
 چې د جگړه و امورته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شيبه
 چوپ پاتې شول دده مري مور -
 واخيست او کورته مو راوړ . په انگړ
 کې دننه د خويما شتوناوي ((اوزې))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسو
 مانع گزېده . عطا خان ته محو اب
 ورغې عطا خان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مري د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مري
 درېمه ورځ وه عطا خان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطا خان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاخېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه
 وينو د چالاسونه سره دې ، قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم پيسه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه
 خپله لور ((اوزې)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپلې
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، جايد او په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پيسه
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پلجوت به وسپارل شي .
 حاضرېتونه پياوړا وويل ، په پرمخولو
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .
 مجلس خلاص شو . عطا خان خپله
 لور ((اوزې)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطا خان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطا خان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطا خان په کام کې اعتبار رسوړه
 معلوم وه .
 عطا خان او زامن يې د ((اوزې))
 سره يوځاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تورسري
 د کلې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راټول شوي وو .
 کم وخت چې عطا خان د خپلو
 زامنو او ((اوزې)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه ، حاضرېتو پخپرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پخپل دغې صحنه
 په ليدلواوښکې تويولې . د سالم
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند ، در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد ، گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودک آن ؟
 جواب : این کودک بسیار صحتمند ، بنشیند و بنشیند و در طولی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 سوال : بنامی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر ، از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز ؟
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصوی است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودک چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال و سه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشور محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر او که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جو یا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نمود .
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز من کرد .
 ۱۸ مرد بلژن از سها را ای دیگر (ویک داینا سور) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلمن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسو میاد نکرده لم .
 قسم از اینکه از روی ناچاری به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سناست کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با می ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :
 نه به دی وی اوردی چی من وایی : جای د سری خوب تنبوی . اوس نوکه چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولونکاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی دفتری کوچ ته تکله وهلی وه . د سترگوله پاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ من خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان د پگر می یافتم .
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنابه توصیه ، دکتری ، بایست برای استراحت بسه سوی من می رفتیم .
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه اش به سوی برگردد ، روانه سوی من شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوی من ماندم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سویس نیروی تازه می گرفتم .
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا آنده مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبال من نشسته بودند .
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)
 روزی از شهنشاه پرسیدم :
 - طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :
 - ((متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))
 من افزودم :
 - داکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحصبت ((رائس)) های خالص دین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آنکه حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))
 من بدون داکترعبادی ، زنده گئی در دربار را چند ان موافق بسه

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۲)

- هموطنان میتوانند به ورکنسپ من - برادران ورکنسپ - واقع در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار مرا حمله نمود ، با برداخت پول - پیشکی فرمایید هندی .
 - قیمت آن .
 - هر چند آرزو داشتم به قیمت بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از آنجا که مواد ساختنی آن مثل آهن جادر ، بخته ، شیشه و آینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .
 - چند انزایم فروشید ؟
 - ده هزار افغانی .
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان ملاحظه دارد باز هم نرخ آن ارزان است .
 - به امید آن روزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جری پانات را در حافظه تثبیت کند و در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها بر میزند که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .
 - Alcoholic dementia
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

قرطاسیه فروش ناصری مجلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت و سایر مطالب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .
 قرطاسیه فروش ناصری توسط ماشین پمپ اسناد و کارت دست داشته شمارا پوس میکند .

ناصری

سیرتی

قرطاسیه فروش ناصری که چوک میر و سیر میدارند .
 نماینده اش در چوک جاوه میوند متصرف جراید

خشکی به روی ما باز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجه می‌کشد را به روی ما کشود بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجه رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چگی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودش شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مبرور زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می‌آیم، بجه شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می‌آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می‌رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنا دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر می‌خاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می‌نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلش را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داده به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست، اوسلی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می‌لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بهلوه به آن بهلوه فطیتم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کشیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کشید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرخم، دیگر باگذاشته های بی و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فطی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم کشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت کود مستگیر میشود جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرفق قابل شوند، اما این تفاوت را نمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیانه در پس بهانه می استیم. چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه می دروغ وجود دارد که هر که در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می سازد

صدایی که در خون



و اینکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسید بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند، می پنجه مید اند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارماند قطلید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بوکس رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نمود و گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاش یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مختل برقی وجودی بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگ آن بزند و راندیت کند، مواد بخته می شود. پلی خوانند و مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن میار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خوانند و «گرانقدر سباون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز همگان مخترع شدم، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی چوبی به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراند معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها، دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی
شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
مگر شرط است جنایت بکسی
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر
سایکل را که خوش آمده بود از
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این
گزاره بی پروگرامی بهمی داشتیم
از کیمه بری و دزدی و میشلوش
و قمار و ... اما تقدیر آنقدر بد
ماه مرا مجال بودن در آن سوی
د یوارها ، در جاده های آزادی
داد ، و درست در راه پلجم بود
که محکمه منی ، برای پانزده سال
زندانی را محکمه و اعلان کرد .
شما با زهم جنایت کرده
بودید ؟
نخیر ، با آن جنایتی !
تتها ۲۸۰۰۰ انفغانی پرسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنجسال حبس مرا بخشیدند
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقبولانم من نمیتوانم تقدیر
برم را بخش نمیتوانم مادر را
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخشم
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخشم . من
نیتوانم چنگهای قاضی را بخشم
که هرگز انانی را که مرا به ضایقت
غدارانه زنده می دزدند دور
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخشم که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست
و یا اگر است ، دوراصل است ،
نیتوانم بخشم همه مجازات کننده-
گان را که تا حال نخواستند اندک از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه
بارسی از آزادی دوباره سرسازم
ساختند انسان تازه آزاد شده ، پیر
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هر وی وازان جابه شهر مند ها ر
لبا حی سر یازی پوشاندند و دوسا ه
اول سر یازم را سوری نکرد ، بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهر که در آن جاتها
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجر اهام ، شهر که جاده های پیش
را اکثر از دیوارها و میله های زندانش
دیده بودم ...
این بار چند ماهی راه حیت سر یاز
فراری به زنده می بر ما جراد امسه
دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
- من که جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم
بودم و دستگیر کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
بهمی از دوسالش را سپری نکردم .
شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر
هم در زندان بمانید ؟
- نخیر ، ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟
- نخیر جنایت نکردم ،
منتھی جلدی بهمی به جرم قاچاق
هیروین در زندان ، محکمه برایم
پنجسال حبس و دیگر را افزود .
فکر میکنم من باشنیدن ماجرای -
آخرین باز زندانی شدنش ، پسند
میکم ... او دست به جیب و -
سکت گرانها پیش برد ، و توسط
سگرت سخ را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفته) برای تعارف
میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ،
مهرسم که ؛
کسی به زندان نزدت می
آید یا خیر ؟
میگوید :
خه ، هیچکس !
معارف را کی میرد از ؟
- دوستان و یاران زندانم !
سهیم هر چند درباره زندگیمیش
بی پرواست ، اما روانش تند ارضیت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه های پیش
آرام و بی معناست و چشمهای پیش
قصه گوی نشانه تریاک است ، یکبار
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای
مارا افزونتر میازد ، از خمیره
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
گردنش ، در میاید که چی مهرسم ،
میگوید :
سینج بار ، پلی پنج بار شما
خود کنی را در خود یافتی ، بسیاری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی با هام را در یارکف دست
هام که هنوز زده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کنی -
توان مقابله با زنده ماندنم را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می یا
از تصمم ؟
- من میخواستم از این زنده گم
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام
میخواهند مرا امانت فردا نگذارند ،
اینان توان نجات دادنم را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمم
نجات دهند ...
او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای
دایره بی میکند ، میخواهد بسا
بیان قصه مندا نه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای بر ما جرای بودن ، برای سرور
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او با دیوارها
بزرگ شده و امانت ر شگرد های -
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در یای این دیوارها ستمش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا ستمش را می
خواهد و سوازی پنج بار خود کنی
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خستی
شود ، در استدلایها پیش خود
حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی
کم ، او در میان دیوارها نشسته
(بعد از ((خود را ((داد)) افاده
میکند (داد)) او همین است که
تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و جزش است .
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (جوچه) مشهور شد
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی
تا وقتی جانی نیست که گرفتار
نشود .
اما او به این گرفتار شدن ها و
دستگیری ها پاینده ارد و شاید هم
حساب نکند .
(جوچه)) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تا حال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خود ش در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
دق آورده است .
فرار از زندان برای مشکل
است ؟
- تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...
شما چرا ؟
- میخواهی بهر سی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟
راستش در لهره همیشه می از تعقیب
شدن در ادان ، آن قدر که تشویش
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم
و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش
در میباید ، رسمهای سرگردانی
یک روان انسانی میمانند که تقدیر
شان اندوه نملی را با او قصه
کرده باشد ، رسمها تصمم ندارند
بسمهاد ستخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .
زخمهای یاها و کفهای دود دست
سرور جوچه ، به باره های رسمهای
زمینش میمانند به اند و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -
بپوسته راه بالا ، راه سفر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 نیا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، نسو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 اړ باندې پهنه اود گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نکو تر سپوږي لاندې -
 چرسانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت ناوخت مسی
 شاوخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -
 رڼي اود دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي پم .
 امله چی کم وخت دغه پیرسري
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندې دغه
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یادگارونه لیکي . پوښم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له
 پاره می په تیرگی پاره باندې -
 پینې اولاسونه غوښوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی راښکاره شوه ، نسو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای (ج) بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پرازان راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 نیا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، نسو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 اړ باندې پهنه اود گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نکو تر سپوږي لاندې -
 چرسانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت ناوخت مسی
 شاوخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -
 رڼي اود دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي پم .
 امله چی کم وخت دغه پیرسري
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندې دغه
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یادگارونه لیکي . پوښم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له
 پاره می په تیرگی پاره باندې -
 پینې اولاسونه غوښوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی راښکاره شوه ، نسو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای (ج) بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پرازان راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه پایوزی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد

داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کله را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادرا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بوده و د زینر نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگده از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی ادمها !
- چی ادمها !

میراث

د (۸۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون -
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس په
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -
 وړي زوي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل او د پورود مور وسته دغه تر لې
 د وازه د دوي پوځ خلاصه شو
 او د مور وړي شپې ورسې -
 دغه انگرېسې سپوږي د سالم
 خالصې لځاي په اكبرخان ډك شو
 خود صد واریان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړو پایوسه
 د سنگر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس

در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم
 ، او به گونه شوخی میگویم :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جهم پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم . . .
 با او به راه میافتد ، ناگهان د . . .
 برابرم میایستد و میگوید :
 - در حقیقت پورا همتان کافند
 هاست ، در حقیقت راست بتلو همتان
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت پورا همتان را که استاد
 هومت است ، حقیقت راستم را که
 کله هاست و حقیقت جهم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست . . . با
 خنده و تعارف خدا حافظی میگویم .
 آفتاب تنور ، صودی شده ، تف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -
 است مثل های چرك زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشلند و
 همان طور آب چکان د پهن گروپ
 های زندانیان ناید بد میشلند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشلند ، سرویس انتقال بپای وازان
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پشان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و پینگی او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم توکام برود ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بوم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بد هم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د پخوان نه غوره کړي او د فطرت پرده یی په پیا پیا تر اوسه تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تپل او د پری شړ وخته د پخپله ورسره وکړي چکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا د نوآري نوهغوي د پخپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نوز سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیشه درد نیای سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.
آ جی کارهای روی دست دارید؟
- والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می وگه با اندک کسی بستند میگویم، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره، سر را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می کنید؟
- والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را میفهمم اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر چه زمینه (غیر از بزرگ کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکاندارند و بابه کارهای پرورد آمد دیگر پرداخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن بار دیرینه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم، وگه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات وطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند تحول و انقلاب در پدید است آورد. دن برنرم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنرمی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام پلاک روها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))

و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میذیم .

وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کنار جوی کیفی افتد و به ناگه بر سر به فکر گرداب زنده می آید من سیم از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .

با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدی برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در رشمه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترك نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارشرفخانه بی خواهد گذاشت ؟ پاسی میتواند از این مسلک کنار برود - و قتیکه راه مسلک بد تر را پیش گیرد و در ریخ که آنوقت او یک روسپی و لگردد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در نداد زخم های التیام نیافته يك نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزیر سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر و سها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سر و سها حاشان سر و سها بی دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه مدارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردانند تا نسل بعدی ما روگردان و ناد و راد میانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نعت موسیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در اداء در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟

نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشید بد و ن موسیقی را انتخاب کردیم .

* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟

از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقرفی میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟

از سنایی را .

* برای خواننده گان ، خانقاه های خواهد بود که در آن خانقاه های شهر آگاه می

بدهید .

خانقاه در شهر قدیمی کابل در عاشقان و هارغان مومنت

دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است .

سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم

می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگه ها و نعت خوان ها گرد می آیند و تر

نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :

۱- قادیه ، نقشبند ، سهروردی

۲- به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آنگاه دارند ، در خانقاه های

اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به روح است ، خانقا

جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هنری

میباشد که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریق

زیاد خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه

میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوان شده است ؟

حدود ده کست .

* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میرفرخالدین را کسک

نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

البته آرا خوب نقش زیاده دارد و نعت بالهجه و ادای

خوب و برجسته و پر سر خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان

را در آن بخش ادامه میدهند ، بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟

طوری که بهینده گان و شنوونده گان در جریانند ، چنین بر نامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و قتی که وجود خواهد داشت .

به کپه بانده حره تاتیل تری او تقلید تری وی . در ممتعه ده .

به گزار گزار بی عادت تری وی . هغه بدین جور نیست داسی وی دوهم کپه ای شی چی یلار اوور بی کپه خشه دینی لاسی بی کپه لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کچنیان له کوچنیوالی عا د
اخلی چی لاسی ووشی او سه
موسی توگه تول وگری بی لاسی
آراچوی . اوغینی وخت به موسی
: ووشی کی لیدی وی چی غینی
آگردان کپه لاسی دینی لاسی
بهای کاروی . ولی دوی کپه دی
به خود لایلو : لومری امکان لری
صادف وی . د مثال به دول کیدی
سی یو ماشی دینی لاسی برهای

کپه لاسی خلو

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .
 کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آم درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتا بولیک دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید
 سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .
 افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .
 ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هنده گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علم را دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد .
 علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده ،
 نما یانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و عروقی خون او بیشتر محسوس بود ، است .
 لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتمر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد در ایامی که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گسی طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متحول مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری می رود با گذشت هر سال در دو -

ستان خود را از دست میدهد و نه قدرت و ستان جدیدی می باید ، روابط ده ها از هم میگذسد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو وزود - رنج مهدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی هض و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده بسیار مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن در برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمتری در حدود بیست کیلوگرام فربول میباشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار میتواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر فی ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته گفت:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروهی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کپرسن، هرگاه در مغز بر ضد پروتئین - ا.خ.د. عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیرو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در فی کیلو وزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیوی- مندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیرانیده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و بجای مدغمی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی بروسه مطلق و بیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزول)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و - احیاناً میشود - از همین جاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد، مدتی نقصان نوبه نوروتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها تا در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا بیکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اش را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر ببولی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهی صحتمند باشی تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کن.)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسزوی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران جسمید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتدی، دلگیری و همدردی در مورد دلگیران بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تمایلات بی جهت و اضطرابات پیران بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزان ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین یلخی ستم بکیرید، به ذوق شما آفرین میکنم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

محمد عثمان (امین زاده) از جهلستون: از نگاهی انتباهیت تشکر میکنم. موفق باشید.

عابدیه رابع بکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم: عابدیه جان از شنیدن نام هیلتل تریب بود ضعف کنم، ولسی با خواندن نگاهی کنید، کسی به حال آدم - نگاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم او قول داد که میچاپد. (۱) عابدیه باشید.

نوروزان، شاکر دصف پنجم (ب) نسوان گذر گناه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهن لسانسه پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاهی بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشید.

لید انارم، فارغ التحصیل صف دوازدهم لیسه: یک از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب پی ترتیب دهد - تروتازه باشید.

لیسه (هیلتل) حیدری از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش رابه جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است، حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوری مکتب پادشاهی است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان: نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه ایش میرسد تا بجوابد - محبوب باشی.

عبد الزواق حسین یار از تخنیک ساختمانی: (نزدیک بین) با (تشریح و ملهارد و پنجمه ملهون سال است - مساحت زمین پنجمه و ده ملیون متر مساحت خشکسده زمین ۱۴۵ و مساحت ابحار آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع میباشد - روز زمین در حدود (۶) کاتر لیون تن است - زینب احمدی و دوستان بی شمار از صف دوازدهم لیسه زرفونه: باور کنید (نزدیک بین) به مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

فلورا آتایی محصل سال اول پوهنهی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ: (نزدیک بین) زیاد تلاش کرد که مفعول برای دو موصوع آخر شرح کارتون تان بیابند، نتوانست که نتوانسته صدقه سر تان (پار زنده و صحبت با کسی) چشم به راه مطالب جالب از شما هستم - موفق باشید و صبر کنید، نامه دیگر تان هم رسید شعر (اشک روان من) چاپ می شود.

آرزو از صف هشتم مکتب پروژه تاپنی وات: (رازدار باشی) باتر سولسوز و با وجود آن که از زش فوق العاده هراس داره باز هم مطلب ارسالی تانرا در باره زنان نشوینکتم (یک زن سه برابر ادما پیش اشک میسوزد، چهار برابر قاشق بوت کوری بلند میخواید سه برابر زیاده پیش ناز میفروشد چهار برابر از آنچه که هست، سش را کوچکتر میکنید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میکنید (۰۰۰) جور باشید - بهترین همکار ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی) معاون داکتر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید - تا هم شما

محمد حنیف (آرزو) از لیسه دشت برچی: طرح ادبی تان نلم خد ا (متنوی هفت من کافذ) بود که انشا الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کافذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست (نزدیک بین) هم آرزو خند ست کسه و اهلیک های گرم کن مارا بید پرید تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جور باشید.

سمیرا آرزو بفتلی از صف دهم لیسه مریم: سروده های تان به دفتر رسید (رازدار باشی) توصیه میکنم که هنوز وقت کافی برای سرودن شعر کامل بخته دارید، فعلا تا میتوانید کتاب شعر بخوانید تا بد اندید - تشکر

سایره شکب از ولایت جوزجان: دوسته مهربان مجله انتقاد شما بالای هر دو رسیده (نزدیک بین) سامی خواستم روی همین فقلت (نزدیک بین) وی را از بحثش متفک کنم، ولی او قول داد که از این به بعد (دور بین) هم میباید تا نامه های ولایات را حق اولیسه بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم - شکیا باشید - فریاد هروی از صف دهم لیسه فردوس کود برق مزار شریف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است - نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیخمش شمانی از صف هشتم پروژه تاپنی: از گزارش شما قریب بود (رازدار باشی) شاخ بکنده خوب برای این که سر خواننده گمان هم شاخ بکنده، قسمت از گزارش طبعی: بلن او مدت ۱۴ سال بچسه گله شما روی مرد و چشم ضعیف (رازدار باشی) ولسی سروده های تان را (چون بسیار مخصوص وی بوده بود) (رازدار باشی) نشر نکرد - و رازش را نگه داشت - موفق باشید - محمد آصف (ناطن) فارغ التحصیل تخنیک مزار شریف (نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید

دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

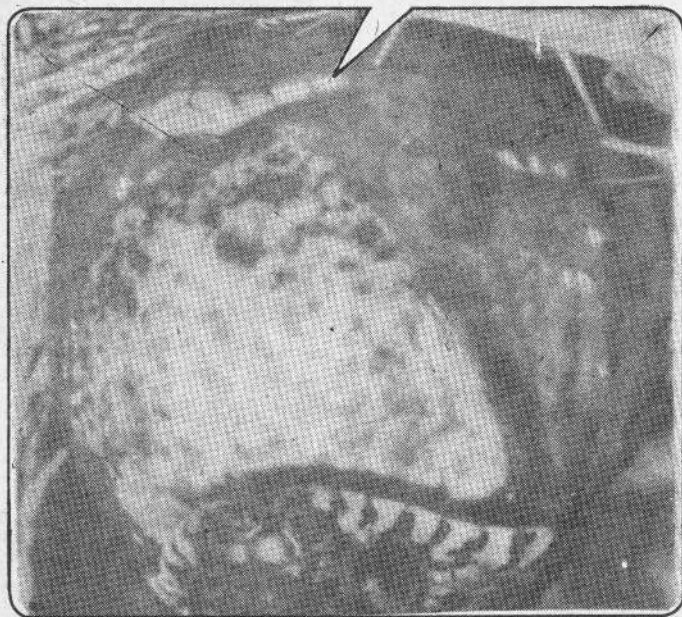
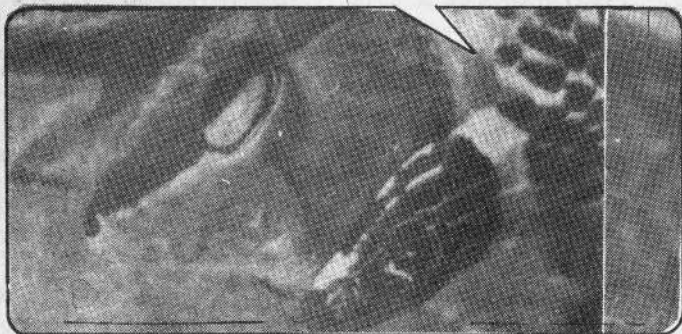
ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې یوازې خوراک یې خوروي. د خاړې له مخې یې خوراک خورولو ته لاس ته راوړي. د مارانو خوراک یوازې گوډ خوروي. د معنی مارانو د پاره بڼه خوراک لري، د داسې ماران هم شته، چې ترسره چوڼکېښونه خوراک نه شي پیدای کولای. سره یوې پردې لوتونکس خورونکي اوکې خورونکي ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي اوډامکان ورکوي چې خوراک به خوله کسې ولغروي اوگاهي وخت د وحشي خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لاي شي. که د مارانو په خوله کې یوازې یې غصلي نه وي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعې ټول مړه کيدای. د اعضاي امکان ورکوي خو ښکاره شوي خاړوي هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي.

بووا او انوکندا (دوه رقمه ماران) کولای شي، داسې غټ خاړوي لکه: وحشي خوگان به خوند سره وخورې. داسې بېنسي هم ليدل شوي دي، چې د جنوبي امریکا پر انګه د دې مارانو ښکاره شوي دي. طبيعت دې مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکې معانګري. استعداد هم ورکړي دي. يو عجيبو مارانوڅخه هغه ماردې، چې یوازي اوږد زړی سوسما ري خوري. سوسما ري هم د مارانو په نيرنگ بڼه پوهيدلی دي، بعدې خاطر د شپي له خوا د بناخ په سرکې اویا حتی پریانوياندي ویدې او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورېمې وځو بیا هم ماران تردوي چالاک ښکاري. د سوسما ري له ليدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کني او د وسمره د قيق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيڅ کوم شک او بدگمانسې نه احساسوي.

د مارويو له برخه زهرې اسرار دې زهرتوبولري. پوهغه، چېس عصبی سیستم فلج کوي، ټول زهرينه خټه کوي، سره یاسپين کړويات د منعه وړي او د ريم ټول هغه زهردي، چې ښکاره شوي وي په هغه باندې تجزيه کېږي. د اوبو په مارانوکې يو ټول مار خورا تيز زهرلري چې يوگرام يې کولای شي د پنځه سوونوژوند پای ته ورسوي اوکيان په خوتانيوکې ليد

منعه وړي. داسې زهره هغه کس په افسي مارانوکې هم ليدل شوي دي. خود مارانوزهر پرتولوندي موجوداتو باندې اغيزه نه کوي. ايسوسي، يو ټول موجود دي، چې د معنی مارانوسره يوځای اوسې او د مارانو د چيچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی بنولي، چېس د انسان د پاره د زهر وټاکل سوي د وزد شپيتو وارو په زياتوب سر د وي اغيزه نه ده کړي. خودا موجودات د کيرامارانو په زهر وړي زياتره خلک د ويري په خاطر ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارکيدای نشو.



د هامبورگ د سيامانو د گلوپ - څخه رود زنبورک، چې اصلا ټولې پخونکې دي، د دې د ندي ترڅنګه د اتلس کلنې راهيسې په سياحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملبون کېلو متره واټن پوچه او اوبو کسې گرېډلې دي. هرکال نيسرگه پوښهادې او خطرناک ځای ته سفر کوي. د اسفرکله براون باندې په وچه کې اوکله هم په جاله کسې د اوبو کې وي د نيسرگه يوه غيسر مادي کتنه يوه ورځ د نېل په ساحل کې پېښه شوه. کله چې د نېل نامتو څارماهی يې لاس ته ورفلې وولود هستوگنېښي خواته روان وو، چې د وحشي څوک سره مخامخ شو. نيسرگه بېله محنته د لمان سره نکرورکې، چې په کب نيونکې چنگ څو لمان نه شم سا - تلی او د سپساري د پيري څخه هم نشم کولای لمبو وکړم. نو سلاسي به لوشوکې پريوتم، په ليدو مې پرمختلوشی وياشلی. څوک چې راژنډي شو، بېله پريوتې مونکولوڅخه رانه ليري شو.

نيسرگه وايي: مادامازون به محنتلوکې د اناکوندا ماروليدې، د دوي په باب په قصاوونکلوکسې په ټولې رحسي يادونه کوي. يوازي په وچه پسې گرېډم خوبيدامسې نکره. تصمم مې ونيود يولوي بناخ په سرکې وید. شم. په کڅور کې ولويدم. او د ټولې کيری د پاره مې کڅور. له دوي خوا ووه بستر پوري وتر له او پور مخې پريوتم. کله چې وپېښ شوم، لاندې برخه مې مې حسه غوندي وه. کورسې وکړ، چېسې بنايې د تر ولويه سبب د پير، هڅه مې وکړه، رسې څه اندازه ازاده کړم. چې لاس او گوښ مې ديسو خېشت اوسور شې. ومونشې پرماباندې اناکوندا اراپېچل شوې وو. طبعاً چې مارنشوي کولای، چې د بناخ سره مې يوځای په خوله کړي. په دې دليل پاره انتظار يو ست، چې ښکارولار شې او دې پريد پکړي. خود نيسرگه لمبا وړانګې ښکاره شوې او دې بنايسو په کوم بل خوند وړنګارسي رهسو شوو.

نيسرگه وايي: د اسياحتونه او سفرونه فيزيکي چمتووالی، حوصله او آرام فکر وړي.

اولین‌ها



خواجه توفیق الحکیم برند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصه گذاشته است و اشعار زیبایی در قالب های عروضی دارد. برای برنده آینده های درخشانتر ازین در عرصه شعر و زندگی ایشان نیاز میبریم.

- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروز تیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سرستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر وقوع بیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

نثر

نثر هارونک نامعنی در دست
 نثر هاناله بوفیاد سود بیست
 نثر هانسیون ساز جز بیست
 نثر هانگرمه خالمونز مرد بیست
 نثر هانستوانگست بیست
 نثر هانترکمان رزمی زود بیست
 نثر هانعارت در حق زود بیست
 نثر هانارقدام دوست گرد بیست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا
 باغ سپیدند دست خار صبا
 هیچ زخم زتیر چشم صبا
 هیچ شام زبوی تار صبا
 نهر و نایق سیر ناله صبا
 بای تو تو درین دیار صبا
 ترم آت را ست و داغ وصال
 گذرت حرف این فرار صبا
 بیخودم در خیال روی کسی
 خو تر خیالست اختیار صبا
 نه هم از نهر شعر در وریا
 شعر زیبا از آن فرار صبا

در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است
 زخمی مرا جو سحره گلان از تو در بر است
 از ما به یاد حصار نسوز در آتش سراسر است
 پندارید به هم چنین دل و دامن سحر است
 (توفیق) زین دل به جمع داری نیز این
 ز غایتی شکسته به شعر تو اندر است

خواجه توفیق الحکیم برند
تاهل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیرموس)) یعنی جگه اولی نوری وړکړی .

لومړی هرد ((کویس)) د روم ((اکرن)) اول روم بی د ((میکرت نیوس)) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نوموړی د مصر د پخوانی امپراتوری د پایتخت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمز میدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنخه ته د سناحت بیس بنغه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول یوی قامی اول د والی بی ۳۲ متره اول قامی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری یوی لیر اول بی بیسکه د هلیزنه اوکوتی اول بیلابیل سالو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو خخه منجیل کیژی . دغه هر یوه یوه سالون کی د مصر د یوه نغون ((کویس)) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نده اشته
اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
خواست آن را تصوراتمانه بیس
بمبارزه اثر نقاشی شده . خانم
کولیدج در قصر سفید از ظرف
ترین و مقبول ترین آثار قصر
به شمار می رود . در زمان او کنگرس
امریکا بود چه سالانه به خاطر
خریداری آثار حقیقه به قصر
اختصاص داد . در یک دهه
بعده ، منزل سم به قصر افزوده
شد ، و مال سمیت فری امتداد
یافته و در آن دفاتر جابه جا
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
ان نیز اعمار شد . در زمان حکومت
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
تجهیزات و دیزاین قصر سفید
هنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
هاری ترومن (Harry Truman)
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
دست گرفت . ترومن تصمیم
گرفت که به قصر سفید ، فقط
تجهیزات تاریخی و انتیک
خریداری شود . در اوایل سال
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
سفید بیانگر بازتاب دهندند
شکل تغییرات بزرگ که در قصر
از ابتداء صورت گرفته بود باشد .
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
ابراز تشکر از خدمات و کوشش
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
جمهور لیندن جانسون کمیسیون
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
تعداد اشته تشکیل داد که تا امروز
فعال است .

تصاویر
شکل نخستین (قصر سفید)
در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
امریکا هایس (Hayes)
میزکار قیمتی بی راتخه داد .
پس از آن رئیس جمهور چستر ا
ارتور (Chester Arthur)
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی
آورد . در همین زمان آثار هنری
نقاشی به قصر سفید ، رباب کرد .
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی
و سمبول دولتی امریکا سته زمین
است و در اطراف قصر شیشه خانه
های بزرگی پر از جاهای دیدنی
قصر است آباد شد .
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
با خانواده اش به قصر سفید
می آید . بازم زمان تغییرات
مرسهد . تغییرات فقط متوجه
تکمیل تجهیزات قصر بود . به
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
اتاقی به وجود آمد . رئیس
جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
کاملاً به یک قصر جدید آمد .
او که از علاقمندان طبعیه بود
در اطراف قصر ، باغ بزرگ
آلبالو را ایجاد کرد . نهال
های آلبالو را خانم تافت همین
ملاقاتش در جاهان پسند کرده
و حکومت جاپان به مثابه تحفه
چندین هزار نهال آلبالوی
جاپان را به واشنگتن به اسرع
وقت فرستاد .

Wilson
Woodrow (وودرو ویلسون)
که در زمان جنگ اول جهانی
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر
خریداری شد ، ولی این وسایل
و تجهیزات مدت زیادی در قصر
باقی نمانده ، زیرا در سال
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
شدند که در قصر درگرفته .
ایالات متحده درین زمان
دست به گریبان در جنگ با
پرتغالی کبیر بود و زمانیکه
قوای پرتغالی بی به واشنگتن
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
ما ویسون از واشنگتن بمسرون
رفت . رئیس جمهور بمسرون
حریق هیچگاه به قصر سفید
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
جمهوریش را در اقامتگاه
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
گزین شد . در قصر ترمیم شده
هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت
فقط ۱۰ کنگرس امریکا صیقل
فوق العاده بی رابه تصویب
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
را به منظور تهیه وسایل مول و
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
داد . این مول ها درباریس
به قیمت گزاف خریداری شد
در همین زمان مجسمه های
مرمری از کیستوف کلمبوس و جون
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
ایتالیایی بود ، به صد دلار
خرید که تا امروز در قصر سفید
موجود است .

تعداد خانواد های روسای
جمهور بودند که هر یک به نوبه
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
لی آوردند ، بلکه تعابش نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید ز تو دل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
مکسر رنگد

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما را روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلمه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کسه
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سیا
هی و تارکی ماند که گان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می ما
ای دای نخوت و ناموس می ما
ای تو افلاطون و جالینوس می ما
شعر مولانا با طافه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خوانش آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویا مولانا به
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میمالد که توفیق
پس جو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا
رنگ و بوی دیگر دارد. میتوان
گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود
گاهی شعر مولانا فحش و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سببی که کره خوردند
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامین و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قهه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را به
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای د و صد لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا،
آسمانی نیست:
ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت
و سرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

مولانا شاعر عشق را میخواند.
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی
الهام می گیرد و متاثر میگردد و
گفتن شعر برایش تا حد نورمان
فراز میورد و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها بند و عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می کنی
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی، و آثار
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
اند بیات مانند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پدرو مرا بر سر من فرو کرد
 و اسم را (علی جمشود) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گری به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشود) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشود)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهولت صفحه
 (بوسی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جو بیاشید.
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (راز داریاشی) میخواه
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایید،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینده
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.
 ✖️ لیللا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخوای و پس
 نخواستی این دوره میری شست
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (راز داریا -
 شی) هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایید. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمړی بریدمن عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خزنی :
 (راز داریاشی) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدا در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سید زاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (راز داریاشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۱)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۰) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهمترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل با نرید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فرمادار انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز آفتاب های پر زور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفتاب بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویی. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دگر همان را قراشوش
 کرده ایید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود
 بشود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیشت از آن من باش و دیگر این
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 فکاهی (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرخ زاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۲
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز ! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهیم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرام :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چرب از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی کمین هم کامرانی
 داشتیم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتیم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتیم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض میدارد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید وهم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در هم
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صف دوازدهم لیسه عمر شهید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز در باشی) را تاب داد
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود وهم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بوهنای فارسی :
 دوست عزیز ! از این که علاقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شاعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (راز در باشی) شما
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (راز در باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصر الدین) فکاهی تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقه .
 سیهست که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکوهستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار
در تنگن، یک سکوت در فرساده
یک نمانده در دنیا، یک خشم
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.
نه! من یک صداقت این هستم
که صراحت فولادی دایم. من یک
خوشبختی در سپاه ام و سلا
برف سبز در زمستان، که رویش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در
درد دوا، چرا که من خوشبختی
سپاه دایم که آنرا در نامه
سپیدی نگه داشته و هنوز که
سالها گذشته اند، زنده گی من
به انداز همان نامه است که
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.
شاید من میخک سپاه تو باشم
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این
تو از من برسدی؟
.. قادر به ترک همدیگر خواهیم
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده
منم. این ما. ما. ما. ما. ی
ما، فراتر از زمین و تویت این ما خود
عشق است، فراتر از خاطره ها
ترک کردن آنچه واژه زشتی، که هرگز
با چنین نفرین نمی شناختن
تو همان ماهی کوچک طلایی خود
بهایم هستی که سکوت را تفسیر
مبتزانی و خوابهایم را تعبیر.
من در تو بودم، شما سر-
گردانم.
تو از من برسدی؟
.. چرا عشق در خود عشق
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس
وحسادت حساس بودن، آرامش
از پروانه بی هستی که برای زندگی
کردن چیزهای زیبایی داری تا
برای سوختن.
عشق برای تو چیست؟
یک تقاضا؟
یک نمانده؟
ایا تو چقدر برای زنده کسی
کردن رنگ و حشمانه صراحت
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.
تو کیستی؟
تو یک صراحتی که در کنگی کسی
تو نباشی که در وسعت چشمها
پت میروسی. شاید تو یک دردی
که سخت دلپذیری و در میان از تو
آرامش نیستی آرامش بود نیست
در جان درد آبدی است من
گفته بودم. تو تکلیف یک رفتگی
تا ادای یک آمدن باشی. اما
وقتی از نبودن و نیاندن با من
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی
در تو لایز میشود، که نمیتوانی
آنرا پنهان کنی.
عشق در تو یک عمارت نیست که
آرامش باشد. یک آمدن نیست که
رفتن داشته باشد. شاید، عشق
یک نرسیدن خوشبخت است. یک
بایز جاودان. یک میخکی که
هنوز سپاه نشده، یک صراحت
فولادی که سرابایت را تهین کرده.
اما تو هم مثل من در آبی شدن
پاسپاه بودن آن به تودیده نشسته
یسی.

شش نمیکنی. من عشق را در
جاودانگی آن دوست دایم عشق
یک نمانده است که جستجو کنی
خوشبختی و بافتن زیبایی است
من بر ختمم. تو وقتی گلی را میکنی
با او چه میکنی؟
برای یافتن باسح، ناراحتی
مقبولی در او افتاده شد، گفت
میخواهم بزرگتر نشود. گفتیم
من گلی هستم که مرا کنده می.
و سپس در ناراحتی، آرام شد.
شاید میخواستم چیزی بنویسم
برای او نوشتم.
.. تو خود خاطره بی هستی، در
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او
عشقی که عاشق بودن را در خوشی
داری محقق چقدر درد بکنند
تا بقدر برسد.
من ترا در خود می پام مثل یک
صدا، مثل زنگوله های یک عهد
ناپسته و ناگسسته هیانه هایم را
این صدا آنرا گرفته است. من
خوابهایم را که آبهای داشت
جان خسته ام هستند. به این

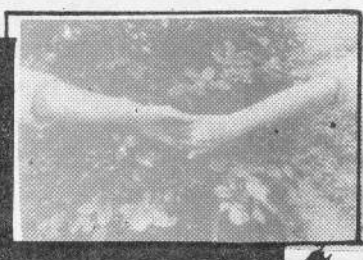
آشنایی ما از کوجه خوشبختی
ایهام میگردد من رنگ بر لاده
این تقاضا را میدهم. اما در
آبی ما سپاه بودنش به تردید
بودم. او برایم از میخک های
خود میگفت. از گل میخک را در
ست داشت و همیشه باغ خود
داشت. او از درد نگفتی هست
فرهاد میکرد من از نمانده
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود
که من فقط در رویاها او را داشتم
من برسدی؟
.. تو میخک سپاه داری؟
او خابوش ماند. نهاد ام چرا
برسدی. من برایش از تعریف
عشق گفتم: عشق مثل شعری است
که میخوانش و از آن لذت میبری
میشوی، اما برای خواننده شعر
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر
نخواهد بود. اما از این باور برایم
میداد که: عشق مثل شعری
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخوام بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نمیتوانم برای کدام جا - زندانه بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجهام بپروند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته یی :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زورا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شواراست ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه یی که هیچگاه من به آهنگ ان نپوسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته یی هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدحم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه یی دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده آبی آن پنجره به آسمان خاکستری رنگه که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوا می میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپوشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانید .

○

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او نمیتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بیله و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

((زنده گی خوشبخت))

○

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . نمیتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سببهای خوشبختی مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاریک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخود به خانه آورده بود . چه حافظه یی ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی منداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ نمیتوانست خوشبخت باشد

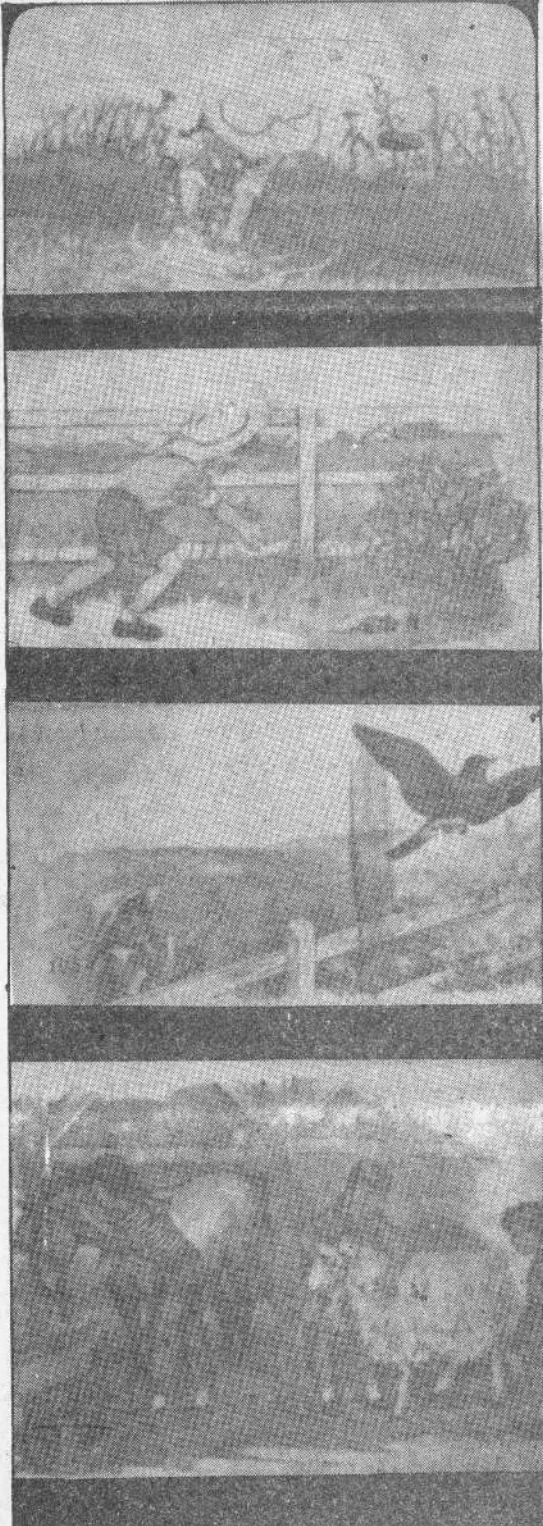
سپا و ورسا

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا
 دشنام داده گفتم: ((چرا
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی
 مرا بیست دوستانم شرماند ی))
 من رفتم و در خانه گریه کردم،
 هیچکس با من گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد نه بدن نه
 مادر و نه برادر - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده برادرم حسرت
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند
 که چرا نمیکنم من رفتم و با خواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم خواهر خوانده ام
 گفت: ((خیر است تو از زده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی
 که گیلان آب را بر ساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود من که یادم آمد
 بر استی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت: همچنان وقتی
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام
 بدهم، تصادفاً از چشمم خرابی
 میشود چند روز پیش مادر
 گفت: ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ناگهان گیلان
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم یک روز بدو گفتم:
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود، اما متوجه
 نبودم که دفعته دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدو خورد و آنرا شکستند
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در
 دیدن مراد دشنام دادند گفتند:
 ((تو بسیار بیگانه و تنبل هستی
 هر چیزی را می شکستی))
 برادرم کلانم که در یوهنتون
 میخوانده چند روز پیش با دوستان
 خود در خانه ما بود برادرم بن
 گفت: ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 و به اتاق معلمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم با عجله از اتاق
 بیرون برآمد و با اشتیاق گفت
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رابه دقت ببینید بعد از بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید ، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود .

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد .

همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

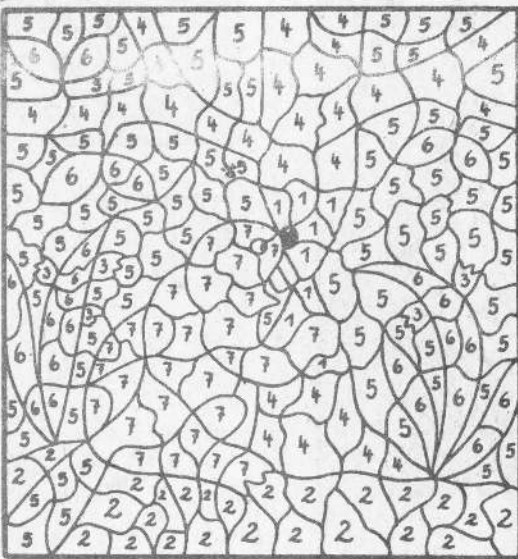


ازين لحاظ بايد با احتياط باشي ويلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هایش را نباید انجام بدهد که توانایی آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم . حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشه و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

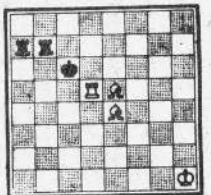
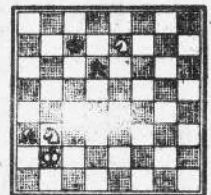
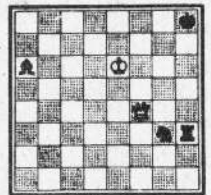
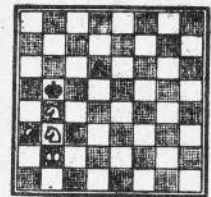
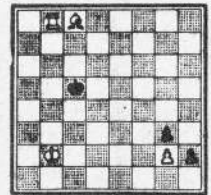
دروازه باشي و اگر کسی آنرا باز نم کند تو باید فکرتی که شاید کسی دروازه را باز کند

شماره های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

پازل

جدول

افقی:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت

- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی

- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی

- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها

- ۸- طاقچه بالا - دنبال

- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر

- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک

- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نبرنگ

۱۳- هنر - ازدل برآید! وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب. ۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانینجال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور صودی:

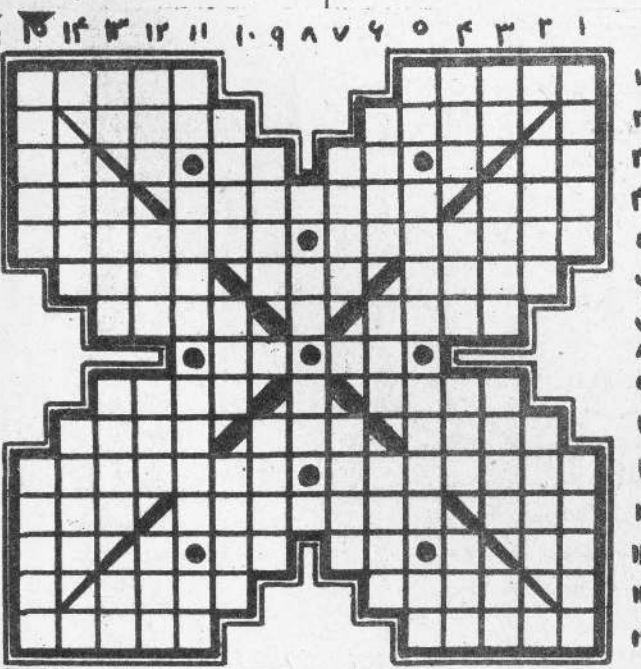
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود!

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند!

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



حل کنید - چاپ ژیلبرید

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نووا سروزنی پایانه روز -
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

الکون جوابهای را کمانشخاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) ویا ((د)) باشد؛ شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت هاست، شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید - اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید - بی تردید شانس برو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد - شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتجلی سازی تا به آرزوی تان برسید - گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای به دست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان د ختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است - ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند -

گروه ج: شما د ختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و پیش از من خود از ریسایی و خستگی فکری بر خور دارید - بی مطالعه تصمم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمید هید روحیه شما به گونه اینست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید - همین جهت شانس هم با شما است -

گروه د: شما کسی بیشتر از بقیه شریقی به حال خود اشک می ریزید و خود را بیک قربانی تصویر میکنید - چرا؟ آیا دلیل پاره بی ناسر - سایی های ظاهری؟ یا به خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاید اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کفایتی است که اتق دید و طرز رجحان بینی خود را تغییر ندهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید - سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که بایست قدر آنرا بدانید - مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد -

این کتاب را به تمام کسانی که در راه کمال و پیشرفت خود کوشش میکنند توصیه میکنم.

حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - توریالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - سینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر ه
 - رومان - لینا - سروش - لیسا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند -



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بید

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید هم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . رتنام هر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایمی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کند .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري اماده
بند پيرايي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
مسلک
Ds
350
220

صنایع ملی
بزرگترین
بوھک ساخت وطن

لذو میل از کات فیروز گاہ
بہر مویں خانوارہ ما تازہ رسیدہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازعت
۲۶۱۱
رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
قدابی خوب، قیمت مناسب، وقت راقبہ ہرزف کیند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**